تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

آفتاب در غربت

نويسنده: دكتر سيد محمد بنی هاشمی

فصل اول: امامِ نا شناخته

## معنای اول غريب

«ناشناخته بودن» يکی از معانی رايج غربت است. اگر معرفتی که شايسته و بايسته ی شخصی است، وجود نداشته باشد، او را مي توان «غريب» دانست. به عنوان مثال، اگر مردم با پزشک ماهری زندگی کنند، ولی او را نشناخته و به کمالات و تخصص و ايمان و دلسوزی او آگاه نباشند و با او مثل يک فرد بي سواد برخورد کنند، اصطلاحاً به آن پزشک،«غريب» گفته مي شود.

از طرفی ممکن است مردم به تخصص و تعهد او آگاه شوند، ولی قدر او را نشناسند، و قلباً به او اعتقاد نداشته باشند، و در مقابل به پزشکان ديگری که اين تعهد و تخصص را ندارند اعتماد کنند. در اين صورت باز هم اين پزشک «غريب» مانده است.

حال فرض کنيد که اين پزشک، در علم فقه هم متخصص باشد، در اين صورت انتظار مي رود که وقتی صحبت از فقه مي شود او را در زمره ی فقها بر شمرده و به عنوان يک فقيه برای او حساب باز کنند. در غير اين صورت، حق او ادا نشده است.

به اين ترتيب، هر چه کمالات فرد بيشتر و فراگيرتر باشد، ضرورت شناخت او ملموس تر مي شود. و هر کدام از ويژگي های برجسته اش که - به طور اختياری يا غير اختياري- مورد عدم توجه واقع شود، از آن جهت ناشناخته و غريب خواهد ماند.

به همين ترتيب، اگر يک واسطه ی خير شناخته نشود و مردم ندانند که نعمت ها و برکات ازجانب چه کسی به آنها رسيده است، به سبب اين نادانی، شکر نعمت او را چنانچه شايسته است ادا نمی کنند، و لذا او «غريب» مي ماند. از طرف ديگر، اگر وليّ نعمت شناخته شود، ولی به خاطر بي توجهی و به عمد، از او قدرشناسی لازم نشود، کفران نعمت صورت گرفته، و اين کفران نعمت به نوعی ديگر، به غربت او مي انجامد.

برای روشن شدن مطلب، به ذکر مثالی مي پردازيم. فرض کنيد که شخصی ميزبان مجلسی شده و سفره ای گسترده است که بر سر اين سفره از همه ی مهمانان پذيرائی مي شود. حالا اگر برخی از مهمانان، ميزبان خود را نشناسند و ندانند که بر سر سفره ی چه کسی نشسته اند، طبيعتاً نمي توانند از او تشکر کنند.

در اين صورت، ميزبان ناشناخته و غريب خواهد ماند. حالت ديگری از غربت ميزبان، وقتی صدق مي کند که مهمان ها - عليرغم اين که صاحب نعمت را مي شناسند- به او بی اعتنا باشند، از او تشکر نکنند و نسبت به او بي توجه باشند، در اين حالت نيز، به ميزبان، مکفور و غريب گفته مي شود و بدين ترتيب، مهمان ها با قدرناشناسی خود، ميزبان را در غربت نگاه داشته اند.

پس به طور کلی غريب به معنای ناشناخته، دو مصداق دارد: يکی آنکه اصلاً شناختی نسبت به او يا بعضی ازکمالات او وجود نداشته باشد. دوم زمانی که ديگران به او و کمالاتش واقف باشند، ولی آن طور که شايسته ي اوست، قدرش را نشناسند، اين قدر ناشناسی را ميتوان به معنای غربت او دانست.

مصداق اوّل، يک امر اختياری نيست، چون انسان به اختيار خود شناخت پيدا نمي کند، هر چند که قطعاً مقدّمات و زمينه های آن اختياری است. ولی مصداق دوّم، کاملاً اختياری است. وجه اشتراک ميان اين دو مصداق، عدم شکر گذاری قلبی نسبت به نعمت مورد نظر است، يعنی اين که حق او و کمالات و فضائل او ادا نشده است.

درحالت اوّل، عدم شناخت نعمت، و در حالت دوم، قدر ناشناسی ازآن نعمت، سبّب کفران نعمت است. به هر حال، آن اعتقاد و باور قلبی که شايسته ي يک نعمت است، نسبت به آن وجود ندارد. و همين معنی را مي توانيم به مکفور بودن قلبی و در نتيجه غريب ماندن تعبير کنيم.

## ناشناخته بودن امام عصرعليه‌السلام

وقتی تعبير «ناشناخته» و «غريب» برای امام عصر عليه‌السلام به کار مي رود، شايد تصور شود که مطرح کنندگان اين بحث در بيان خويش مبالغه و اغراق مي کنند.و يا گمان رود که اين ادّعا صرفاً بر پايه ی احساسات و عواطف است و جنبه ی عقلانی ندارد. در حالی که مسئله ی غربت امام عليه‌السلام امری مستدل و روشن است که همگان بايد واقعاً به آن متذکّر شوند و حقيقت آن را بيابند.

نعمت حضرت ولي عصر عجل اللّه تعالی فرجه، يک نعمت «عامّ» و فراگير است و همه ي خلائق را در بر مي گيرد. شيعيان و غير شيعيان، مسلمانان و غير مسلمانان، و حتّی حيوانات و گياهان و جمادات نيز، از نعمت وجود ايشان بهره مند مي شوند و اين نعمت مانند باران بر سر همه مي بارد.

بنابراين شکر نعمت وجود امام موعود عليه‌السلام، بايد به گستردگی خود اين نعمت، فراگير باشد، در حالی که در حال حاضر، بر روی کره ي زمين، اکثر مردم اصلاً امام زمان عليه‌السلام را نمي شناسند. به عبارتی نمي دانند ميزبان و وليّ نعمت آنها کيست.

بر سر سفره ی او نشسته اند و نان و نمک ايشان را مي خورند، اما هيچ گونه شکرگزاری نسبت به ايشان انجام نمي دهند، چون اصلاً نعمت وجود ايشان را نمي شناسند تا ضرورت شکر آن را بدانند.

البته اين عدّه که از شناختِ وليّ نعمت خويش محروم مانده اند، گاهی در اين محروميّتِ خود مقصّر هستند. يعنی خود، مقدمات شناخت حضرتش را فراهم نساخته اند. امّا به هر حال، اين افراد جاهل، چه در جهل خويش مقصر باشند يا نه، به هر حال، امام زمان عليه‌السلام را نمي شناسند و حضرت مهدی عليه‌السلام نزد ايشان مکفور و غريب هستند.

غربتِ امام عليه‌السلام در بين عدّه ی ديگری مشهودتر و ناگوارتر است.اين عدّه، اقلّيتی هستند که خداي منّان، امام زمان عليه‌السلام را به آن ها شناسانده است و آنها مي دانند که آن حضرت، حجّت خدا است، و به آن اذعان دارند، لذا در زمره ی شيعيان قرار مي گيرند، ولی قلباً قدر شناس حضرتش نيستند.

اين افراد اندک، مهمانانی هستند که ميزبان و وليّ نعمتِ خود را مي شناسند، امّا متأسّفانه غالباً او را مورد بي مهری قرار مي دهند. و شکرحضرتش را - چنان که بايد و شايد - ادا نمي کنند. بدين ترتيب، غربتِ اين ولّی نعمت، يک امر کاملاً اختياری و به معنای قدرناشناسی از وجود ايشان است.

اين معنا از غربت امام عليه‌السلام، دقيقاً به مشکور نبودن (مکفوربودن) ايشان بر مي گردد. يعنی چون شکر قلبی نسبت به ايشان ادا نمي شود، ناشناخته باقی مانده اند. کسانی که اين چنين امام خويش را قدر ناشناخته رها کرده اند، شايستی سرزنش هستند، چرا که از روی اختيار، نسبت به اعتقاد و پذيرش قلبی کوتاهی کرده اند.

اقّليّتی که شناخت اوليه نسبت به امام زمانشان دارند، اگر حق اين معرفت را ادا کنند و قلباً قدردان آن شوند، خدای متعال به فضل خود، برمعرفت آن ها مي افزايد، و امام عليه‌السلام را به آن ها بيشتر مي شناسد. ولی گاهی اين افراد، خود مقدمات معرفت بيشتر را فراهم نمي آورند. (1) و با کوتاهی در انجام مقدّمات حصول معرفت، امام عليه‌السلام را برای خود غريب و ناشناخته باقی مي گذارند.

متأسفانه بسياری از شيعيان که از ولايت امام عصر عليه‌السلام برخوردار هستند، خود را از نخستين مرتبی معرفت - يعنی معرفت به اسم - محروم ساخته اند. اينان حتّی خصوصّيات ظاهری امامشان را هم نمي دانند. مثلاً از سال و محل تولد ايشان بي خبرند، و از اين بابت هيچ گونه احساس نگرانی و شرمندگی هم نمي کنند، در حالی که بعضي از همين افراد، گاهی برای آشنايی باهنر پيشگان يا ورزشکارانِ کشورهای خارجی، وقت زيادی صرف مي کنند، و با علاقه به دنبال کسب آگاهی بيشتر درباره آن ها هستند.

بدين ترتيب برخی از نوجوانان شيعه اطلاعات وسيعی درباری فوتباليستهای داخلی و خارجی يا هنرپيشگان و... به دست آورده و به خاطر مي سپارند. گروهی از بزرگسالان هم - به ضرورت کسب و کار خود - مشخصّات کالاهای مختلف را به صورت تخصّصی ياد مي گيرند.

امّا بسياری از افراد - پير يا جوان - اگر بارها و بارها اسامی، تاريخ تولد، و مشخصات ديگر امام زمان عليه‌السلام در مجالس گوناگون به آن ها گفته شود، کوچکترين توجّهی نمي کنند، و هيچ وقت نمي کوشند چيزی درباری امام خود بياموزند. اين بي توجهّي ها چيزی جز قدر ناشناسی قلبی را نمي رساند، و نشان مي دهد که حتی برای بعضی افراد متدّين، دانستن حدّاقّل ِخصوصيّاتِ امام عصر عليه‌السلام اصلاً مهم نيست.

به راستی اين ولّی نعمت، چقدر غريب است که حتّی دوستدارانش اين حداقلّ ِتوجّه را به او مبذول نمي دارند؟!

## ناشناخته بودن صفات امام عصر عليه‌السلام

غربت امام عصر عليه‌السلام از جهت عدم «معرفت به وصف» بارزتر است. کسانی که از معرفت مشخصّات ظاهري اش غفلت مي کنند، معمولاٌ افراد عامی هستند. امّا متأسفانه در « معرفت به وصف »، بيشتر، خواص دچار کاستی مي شوند، که زير مجموعه ای از اقليّت شيعيان هستند.

اينان بيشتر افراد درس خوانده ای هستند که مي توانند طرز تفکّر ديگران را هم تحت تأثير قرار بدهند. محروم بودن اين عدّه از معرفت امام عصر عليه‌السلام مي تواند برای ديگران نيز خطرساز باشد. از اين رو مشاهدی غربت و ناشناخته بودن امام زمان عليه‌السلام در بين افراد، بسيار دردناک است. و همين امر، بسياری از انحرافات را در اصل دينداری پديد مي آورد.

به عنوان مثال، گاهی ديده مي شود که برخی شيعيانِ به اصطلاح درس خوانده، - با ترديد افکنی در اصلي ترين ويژگی امام عصر عليه‌السلام - انواع و اقسام انحراف ها را در بحث امامت يعنی در اصل دين مطرح مي سازند. بيان نظرات اين گونه افراد، دلهای شيعيان عارف به حق امام زمان عليه‌السلام را به درد مي آورد، ولی از آنجا که غربت حضرتش ر ا به خوبی به تصوير مي کشد، با طلب عفو و بخشش از ساحت مقدّس حضرتش و اين عدّه از دوستانِ مخلص ايشان، به برخی از اين نظرات اشاره مي کنيم.

### الف) امامت

اصلي ترين خصوصيت امام عصر عليه‌السلام يعنی مسئله امامت، نخستين هدف حملی برخی افراد ناآگاه است. برخی از کسانی که خود را روشنفکر مي نامند، امامت را صرفاً يک امر تاريخی مي دانند، و برای آن ارزش اعتقادی قائل نيستند. نتيجه ی اين طرز فکر، بررسی ِمسئلی خلافت و جانشينی ِپيامبر، به عنوان يک امر تاريخی است.

منطقي ترين و مسالمت آميزترين نتيجی اين بررسی، آن است که هر چه بوده، گذشته است و بحث مجدّد در مورد حوادث تاريخی، جز نو کردن اختلافات و زنده کردن کينه های ديرينه، ما را از انجام مسئوليّت فعلی خود - يعنی پرداختن به وظيفی روزگار خود - باز مي دارد و به انحراف مي کشاند.

بدين ترتيب مسئلی امامت - که اصل و رکن دين است - در هاله ای از جهل و ابهام و غرض ورزی، مورد غفلت و انکار قرار مي گيرد. و کار به جايی مي رسد که مذاهب مختلف اسلامی را نوعی خط کشی حزبی و حقوقی مي نامند و مدّعی مي شوند که مکاتب اهل سنت هم در کنار مذاهب بر حقّ شيعه، اسلام حقيقی را تشکيل مي دهند! پس هر کدام از اين مذاهب مجاز هستند که به فقه خود عمل کنند. بنابراين نبايد شيعه را مؤمن، و منکرين امامت و ولايت ائمه عليهم‌السلام را کافر دانست!

برای اينان که خود را روشن فکر مي پندارند، اهمّيّت مسأله امامت، به خوبی روشن نشده، و ائمی اطهار عليهم‌السلام را اصلاً «نشناخته اند». از اين رو نمي توانند به راحتی زير بار اين مسئله بروند که «منکر امامت کافر است» (2)

اينان که اصلاً معنی و اهمّيّت امامت را نفهميده اند، چگونه مي توانند قدر دان امام عليه‌السلام باشند؟ لذا برخی از آن ها اظهار مي کنند که در اسلام هيچ کس غير از پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وجود ندارد که انکار شخصيّت و مقام او موجب کفرشود اينها اين قدر معرفت پيدا نکرده اند که بفهمند انکار امامت به منزلی انکار توحيد و عين کفر است. کافی بود به جای اين فرضّيه پردازي ها و فرو رفتن در تارهايی که خود به دست و پای خويش مي بندند، به اين يک روايت پيامبر اکرم صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم توجه مي کرده اند که:

«مَن ماتَ وَلَم يَعرِف اِمامَ زَمانِهِ ماتَ ميتَةً جاهِليَّهً» (3)

هرکس بميرد در حالی که امام زمان خودش را نشناخته باشد، به مرگ جاهليت از دنيا رفته است.

آن گاه مي فهميدند که بدون معرفت امام زمان عليه‌السلام از گمراهی جاهليت (عدم شناخت خدا و پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) نمي توان خارج شد. يعنی بدون قبول مقامات امام عليه‌السلام انسان از ورطی شرک و کفر نجات نمی يابد. (4)

### ب) ولايت

نشناختن صحيح مسأله ی «ولايت» ائمه عليهم‌السلام و نداشتن درک درست از «خاتميّت پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم» باعث شده که برخی، ختم نبوت را به معنای پايان يافتن ولايت تشريعی به وجود مقدس رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بدانند، و مدعی شوند که هيچ کس بعد از پيامبرخاتم صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارای ولايت تشريعی بعد از پيامبر نيست. بدين ترتيب اگر کسی معتقد به ولايت ائمه اطهار عليهم‌السلام باشد، او را «غالي» يا اهل «غلوّ » مي نامند اين ها به غلط، «ولايت» را گوهر نبوّت انگاشته، و ختم نبوت را مساوی با ختم ولايت دانسته اند.

اظهار نظر اين افراد، نشان مي دهد که آنها به مسئلی «نبوّت » هم نا آگاه هستند. و اين جدّاً ضايعی بزرگی است که حتّی بعضی از مسلمانِ تحصيل کرده هم معنای نبوّت را نمي دانند.

«نبّي» به کسی اطلاق مي شود که خدای عزوّجلّ، وحی شريعت را به سوی او ارسال فرموده است. و «خاتميّت»، اين واقعيّت را نشان مي دهد که بعد از پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هيچ کس مخاطبِ وحی شريعت قرار نمی گيرد. امّا ولايت يعنی «اوّلی به تصرف» بودن نسبت به ديگران نشان دهندی «صاحب اختيار» بودنِ وليّ خدا است در امور کسانی که بر آن ها ولايت دارد.

خداوند متعال در قرآن، به طور مکرّر و متعدّد امر ولايت ائمه عليهم‌السلام را تثبيت فرموده است. به عنوان نمونه در سوری مائده آيه 55 آمده است:

(اِنَّما وَلِيُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذينَ آمَنوُا الَّذينَ يُقيمُون الصَّلوةَ وَ يُؤتوُنَ الزَّکاةَ وَ هُم راکعُونَ)

ولّی شما، تنها خدا است و پيامبرش و کسانی که ايمان (به خدا) آورده اند، آن ها که نماز را بر پا مي دارند و در حال رکوع خود صدقه مي دهند.

ترديدی نيست که اين آيه، هنگامی نازل شد که اميرالمؤمنين عليه‌السلام، انگشتر خويش را در حال رکوع به فقيری بخشيدند. در اين آيه خداوند متعال همان ولايت پيامبراکرم صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را برای اميرالمؤمنين عليه‌السلام و سپس ساير امامان عليهم‌السلام اثبات فرموده است.

پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز به فرمان الهی با بيانات مختلفی در طول رسالت خويش، به امر ولايت ائمه عليهم‌السلام تصريح فرموده اند. و برخی از فرمايشات ايشان مبنی بر اثبات ولايت حضرت اميرالمؤمنين علي بن ابي طالب عليه‌السلام از طريق اهل سنت نيز به تواتر نقل شده است. و دانشمندان شيعه در کتب مربوط به امامت آنها را مطرح کرده اند. (5)

اگر «خاتميّت» به معنای اتمام ولايت و سرپرستی بود، هرگز اين همه تأکيد بر ولايت ائمي اطهار عليهم‌السلام نشده بود. دلايل اثبات (ولايت) اهل بيت عليهم‌السلام بسيار است و ما اينجا درصدد اثبات ولايت نيستيم. هدف، اين بود که غربت امام عليه‌السلام را به تصوير بکشيم. و روشن ترين دليل بر اثبات غربت امام عليه‌السلام همين است که ما ناچاريم اوصاف اهل بيت را - که حتی دشمنان به آن اذعان دارند - برای دوستان ايشان اثبات کنيم!

### ج) عصمت

وصف ديگر امام عليه‌السلام که مورد هجوم دشمنان مغرض و دوستان نادان واقع مي شود، کمال «عصمت» است. از نظر شيعه، عصمت امام عليه‌السلام به معنای «مصونيّت ايشان از هرگونه خطا و لغزش، عمدی و سهوی، کوچک و بزرگ، در نيّت و قول و عمل» مي باشد. اين عصمت يک امر ذاتی نيست، يعنی امام عليه‌السلام به خودی خود از خطا محفوظ نيست، بلکه خداوند متعال به لطف خود، ايشان را از هر گونه اشتباهی مصون داشته است. شخصی که به او عصمت عطا شده، «معصوم» است، يعنی حفظ شده از خطا و بدی، چون خدای تعالی، ايشان را از اشتباه و گناه حفظ کرده است.

در تعاليم اهل بيت عليهم‌السلام به مواردی بر مي خوريم که اکتسابی و ذاتی بودنِ عصمت را مردود دانسته اند، و آن را به خدا نسبت داده اند. يعنی در عين تأکيد بر بودن ِاين کمال، آن را «وَهبي» شمرده اند. امّا بعضی، اين گونه بيانات را حمل بر انکار عصمت ائمه عليهم‌السلام کرده اند و تصريح به خطا پذير بودن ايشان نموده اند. بدين ترتيب - دانسته و ندانسته - حق بزرگی از ولّی نعمت خود را ضايع کرده، و قلباً اين ويژگی ِمهمّ امام عليه‌السلام را منکر شده اند.

برای روشن شدن اين مصداق از غربت امام عصر عليه‌السلام، به خطبه ای از نهج البلاغه اشاره مي کنيم. حضرت اميرالمؤمنين علي بن ابي طالب عليه‌السلام فرموده اند:

«لا تَکُفُّوا عَن مَقالةٍ بِحَقٍّ اَو مَشوِرَةٍ بِعَدلٍ، فَاِنّی لَستُ فی نَفسی بِفَوقِاَن اُخطِيَ وَ لا آمَنُ ذلِکَ مِن فِعلی، اِلاّ اَن يَکفِيَ اللهُ مِن نَفسی ما هُوَاَملَکُ بِهِ مِنيّ، فَاِنََّما اَنَا و َاَنتُم عَبيدٌ مَملُوکُونَ لِرَبٍّ لا رَبَّ غَيرُهُ» (6)

از سخن حقّ گفتن و مشورت دادن در مورد عدل خودداری نکنيد، چون من به خودم (به خودی ِخود) بالاتر از اين نيستم که خطا کنم (با نظر به ذات خودم ممکن است به خطا افتم)، و (به خوديِ خود) از اشتباه در عمل خود در امان نيستم، مگر اين که خداوند، آنچه را که نسبت به من املک است از من کفايت کند، زيرا خدايی که جز او خدايی نيست، مالک و صاحب اختيار من و شماست.

اميرالمؤمنين عليه‌السلام مي فرمايند: من به خوديِ خود، از خطا مصون نيستم. به عبارتی مي فرمايند: اين من نيستم که خود را از خطا مصون مي دارم، بلکه خداوند متعال مرا «کفايت» مي کند.

«کفايت» کردن، يعنی آنچه در وسع کسی نيست، ديگری مسؤوليت آن را بر عهده گيرد. مسؤليّت انجام لغت «کفيل» از همين معنی گرفته شده است. در اين خطبه، حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام تصريح فرموده اند که مصونيّت از خطا، از عهده ی من خارج است.

اما خدای عزوجل که در همه ی کمالات من از خودم مالک تر است، اگر بخواهد مرا در عصمت نيز کفايت مي کند. که اين خواست خدا با توجّه به ادلی صريحی که درباری عصمت امام عليه‌السلام وجود دارد، محقّق است. (7)

امّا وَهبی بودنِ عصمت امام عليه‌السلام و اکتسابی نبودن آن، هيچ منافاتی با اختيار ايشان ندارد، و کمال «اختيار» در ايشان هم به اندازی ساير انسان ها وجود دارد. البتّه توضيح و تبيين اين مطلب، احتياج به بحث گسترده ای دارد که بايد در جای خود به آن پرداخت.

هر شخص غير مغرض و عاقلی، از اين فرمايش امير المؤمنين عليه‌السلام مي فهمد که حضرتش، عصمت ذاتی و اکتسابی را ردّ کرده وآن را فضل و انعام الهی شمرده اند، امّا معصوم بودن خويش را نفی نفرموده اند. ولی عده ای کم لطفی کرده و با حذف کردن قسمت دوم فرمايش اميرالمؤمنين عليه‌السلام مي گويند که حضرت خودشان فرموده اند که:

«فَاِنّی لَستُ فی نَفسی بِفَوقِ اَن اُخطِئَ» من به خودی خود،فوق خطا نيستم (ممکن است خطا کنم)

آن گاه نتيجه مي گيرند که اميرالمؤمنين عليه‌السلام بدون تعارف و تواضع، به واقعيتی اشاره کرده اند و اقرار کرده اند به اين که ازخطا مصون نيستند. بنابراين امام عليه‌السلام برای خود قائل به مقام عصمت نبوده اند!

اينان، متأسّفانه از بخش ديگر خطبه - عمداً يا سهواً- چشم پوشی مي کنند که حضرت فرموده اند:

«اِلاّ اَن يَکفِيَ اللهُ مِن نَفسی ماهُوَاَملَکُ بِهِ مِنيّ» مگرخدا کفايت کند آن چيزی را که نسبت به من املک است.

اين گونه تبيين دين، سخن گوينده ای را به ياد مي آورد، که نفی توحيد را جزء اصليِ ديدن مي دانست، و به جملی «لا اِلهَ» استناد مي کرد، بدون اين که «الا الله»را بگويد!

و يا آن فرد ديگر که مي گفت: قرآن، مردم را از نماز خواندن نهی کرده، بلکه بالاتر از آن فرموده«به نماز نزديک نشويد»!

استدلال او به آيه ی شريفی (لا تَقرَبوُا الصَلوةَ) بود، که اگر به همين صورت ناقص نقل شود، نتيجه ای جز نهی از نماز ندارد. امّا اگر آن را کامل بخوانيم، مي بينيم که در مورد نهی از نماز در حال مستی است. خدای تعالی می فرمايد:

(لا تَقرَبُو ا الصَلوةَ و اَنتُم سُکاری) (8) درحالی که مست هستيد، به نماز نزديک نشويد.

نمونی گوياتر و روشن تر از اين استدلال و اين قرائِت عجيب از دين! شعر مشهور است که شاعر مي گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| «کُلُوا و شرَبوُا» را دُر گوش کن |  | «و لا تُسرفُوا» را فراموش کن |

اين نمونه ها، نشان مي دهد که در مواردی، بيان نيمی از حقيقت، بزرگترين دروغ و بدترين نسبت زشت به گويندی آن حقيقت است.

نکته مهمّ اين است که حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام در حديث ياد شده، در صدد بيان اصلی از اصول مهمّ عبوديّت پروردگار است، که اهل بيت عصمت عليهم‌السلام جان ِخود را بر سر تبيين آن - به زبان و عمل - گذاشتند. آن بزرگواران کوشيدند به زبان های مختلف، به مردم بگويند که کمالات ما، همه از ناحيی سبحان است، نه از خودمان.

چنين انحراف و اشتباهی در مورد کمال عصمت امام عليه‌السلام، متأسّفانه از طرف بعضی از مدّعيان تشيّع ديده مي شود. و ما وقتی چنين قدرناشناسي ها را نسبت به اولياء خويش مي بينيم، در مي يابيم وليّ نعمت هايی که مدّعيان دوستی ِايشان يکی از اصلي ترين ويژگي هايشان را نپذيرفته و با نمک نشناسی آن را زير سؤال مي برند، به راستی غريب هستند.

آيا غربتی بالاتر از اينکه دوستان کسی، حقوق مسلَّم او را انکار کنند، مي توان تصور کرد؟! آيا شکر قلبی اين «اولياء النعم»، با زير سؤال بردن و ردّ کردنِ فضائل آنها محققّ مي شود؟!

به راستی اگر کسانی عمداً اهتمام به پايمال کردن حقوق اهل بيت عليهم‌السلام و مُکَفَّر قرار دادن آن ها داشتند، نمي توانستند بهتر از اين عمل کنند.

### د) نصّ برامامت

يکی از اساسي ترين پايه های امامت، مسألی «نصّ بر امامان عليهم‌السلام» است. اصلی ترين تفاوت دين الهی (تشيّع) با ديگر مکاتب، در اين است که شيعه، امام را حجّت الهی مي داند، و قائل به نصب او از طرف خدای عزّ و جلّ است.

ولی ديگر مدّعيان مسلمانی، از اين واقعيّت سرباز زده، و امامت را امری انتخابی توسّط بشر مي شمارند.

متأسّفانه عدهّ ای از کسانی که ادعای تشيّع دارند، بافرقه های ديگر هم نوا شده، و ضرورتِ نصّ بر امامان عليهم‌السلام را زير سؤال مي برند. کار اين گروه به جائی مي رسد که در معنای پيام روز غديرخمّ نيز- با وجود تواتر لفظی و معنويِ آن و وضوح معنای آن تشکيک کرده و مي گويند: درست است که پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در روز غدير خم فرمودند:

«مَن کُنتُ مَولاهُ فَهذا عَلِيٌّ مَولاهُ» (9) کسی که من مولای او هستم اين علی هم مولای اوست.

اما منظور رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از اين کلام، صرفاً معرفی بوده نه نصب، و پيامبر در آن روز تاريخی، اميرالمؤمنين عليه‌السلام را برای امامت و خلافت فقط معرّفی فرموده اند و بيان کرده اند که ايشان برای امر خلافت مناسب هستند و اين صلاحيّت را دارند که زعامت جامعه را بر عهده گيرند، امّا حکم خدا به وصايت و امامت ايشان را ابلاغ نکرده اند.

به عبارتی، پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم راه انتخاب دموکراتيک را پيش گرفتند و کانديدای مورد نظر خود را به مردم معرفی کردند، تا اگر رأی اکثريّت را به دست آورد به عنوان خليفه و جانشين ايشان باشد. به تعبير يکی از مدعيان تشيّع: در روز غدير، پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فقط رأی خود را در مورد جانشين خود به صندوق انداختند!

نتيجی اين سخن، آن است که اطاعت و قبول مقام امامت و ولايت واجب نيست، و بستگی به انتخاب و صلاحديدِ هر کس در زمان خويش دارد؟!

در واقعی بزرگ غدير، پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صريحاً حکم خدا را مبنی بر نصب اميرالمؤمنين عليه‌السلام به خلافت و جانشينی ِپيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به حاضر و غايب ابلاغ کردند و سپس از تک تک حاضران نسبت به آن بيعت گرفتند.

امّا چنين برخوردی با پيام روشن، چيزی جز ضايع کردن اساسي ترين حقّ اهل بيت عليهم‌السلام نيست. متأسّفانه اين اظهار نظرها، از برخی افراد درس خوانده و صاحب نفوذ بر مي خيزد! وقتی درس خوانده ها چنين حقوق امامان خود را زير پا بگذارند، از مردم عوامی که دنباله رو اين ها هستند، چه انتظاری مي رود؟!

## بی اعتقادی به امام عليه‌السلام و راه نجات از آن

برخی از افراد اهل مطالعه و درس خوانده چون تلقّی صحيحی از دين ندارند، نمي توانند مسألی امامت و اوصاف امام عليه‌السلام را - چنان که هست - بپذيرند. اين عدّه، اگر با شنيدن و يا خواندن اوصاف امام عليه‌السلام از معرفت حضرتش بهره ای برند و فضيلتی از فضائل امام عليه‌السلام به ايشان معرفّی شود، پذيرش قلبی و تسليم در برابر آن را نوعی عوام زدگی مي دانند، و به نحوی در صدد توجيه انکار خود نسبت به آن بر مي آيند.

اينان حقايق را به گونه ای تفسير مي کنند که قابل قبول به نظر نرسد، و گاهی هم آنها را وارونه جلوه مي دهند.

اين افراد، حتّی اگر يکی از اوصاف امام عليه‌السلام را با چشم خود ببينند، باز هم زيرِبار نمي روند و از روش توجيه استفاده مي نمايند. به علاوه اگر کسی را ببينند که تسليم کمالات امام عليه‌السلام شده، برای او - به خيال خود - دل مي سوزانند، و او را نادان و ساده انديش مي شمارند.

مسلّماً چنين کسانی به دستگيري های امام عليه‌السلام در زندگی خويش هم توجّه ندارند، و الطاف ايشان را درک نمي کنند، تا بخواهند تسليم شده و به آن معتقد گردند. بدين ترتيب با وجود اين که در درجات مختلف، شناخت اوصاف امام عليه‌السلام نصيب آنها شده است، ولی اينان هم چنان بي اعتقاد باقی مي مانند، چرا که با سوء اختيار خويش، از قبول يافته های خود سرباز مي زنند و امام خويش را قدر نمي شناسند.

چه بسا کوتاهی اين افراد در وظيفی خويش و انکار قلبی و کفران نعمتِ آنها، منجر به سلب نعمت شود، و کارشان به جائی برسد که واقعاً از درک و معرفتِ اوصاف و کمالات امام عليه‌السلام بي بهره گردند.

اين وضعيّتِ اسف آور نسبت به معرفت امام عليه‌السلام، در مورد گروهی از تحصيل کرده ها صدق مي کند. امّا افراد عادی که معلوماتِ چندانی درباری دين ندارند، بسياری از ايشان، مطالعات و شنيده های دقيق و صحيحی درباری امر امامت و اوصاف امام عليه‌السلام ندارند.

بلکه متأسّفانه ضرورتی هم برای مطالعه در اين باب احساس نمي کنند، در حالی که همين افراد در امور مادّی خويش، نهايت دقّت را - بدون هيچ گونه کوتاهی و مسامحه کاری - به خرج مي دهند. حتّی اگر ببينند کسی در امور دنيايی، بدون مطالعه و تأمّل به حرفی خاصی پرداخته و متحمّل ضرر شده است، او را بخاطر عدم دقّت و توجّه لازم، مستحقّ ملامت مي دانند.

در امور دنيوی، هر کس بخواهد کاری کند و يا حرفه ای 0 هرچند ساده و معمولی - پيش بگيرد، ابتدا مي کوشد اطّلاعاتی بسيار دقيق درباری آن به دست آورد و از جنبه های مختلف آن مطّلع شود. برای اين کار، از هر فرد خُبره ای درخواست راهنمايی و کمک مي کند، تا به فنون کاری که در پيش دارد، آشنا شود.

ولی متأسّفانه اکثريت مردم در مسائل معنوی و امور دينی خود، معمولاً چنين دقّت و تلاشی به خرج نمي دهند. فکر نمي کنند دنيايی که امور مادّی در آن کاملاً از روی نظم و دقّت اداره مي شود، در امور معنوی هم حساب و کتاب دقيقی دارد. به حکم عقل، کسب سعادت ابدی که از طريق دين تأمين مي شود، به طرّاحی برنامه ريزی دقيق تر و عمل به آن نياز جدّی دارد.

بنابر اين همان طور که مردم عمر خويش را برای رسيدن به اهداف مادّی خود - مثل رسيدن به مال و مقام و سَمَت - صرف مي کنند بايد در معنويّات هم، حداقلّ راه را از بيراهه تشخيص دهند، و انتظار نداشته باشند که از غير راه معقول و منطقی به نتيجه ی مطلوب برسند.

افرادی که برای جهانِ نامحدودِ آخرت، به اندازی عالم محدود دنيا ارزش قائل نيستند، برای کسب سعادت واقعی خود به سراغ اهل بيت عليه‌السلام - که دانايان اين راه هستند - نمي روند. و اگر هم گاهی در مجلسی به مناسبتی چيزی درباری امام عليه‌السلام بشنوند، حداکثر اين است که به طور بسيار موقّت و محدود، تحت تأثير واقع مي شوند، نه اين که با اين اعتقاد زندگی کنند.

عمر و زندگی ايشان خالی از ياد و کلام و راهنمايی ائمه عليهم‌السلام است، در حالی که انسان برای رسيدن به سعادت هميشگی، اميدوار به هدايت الهی باشد.

امام باقر عليه‌السلام در توضيح ضرورت رجوع به خبره و راهنما در امور معنوی - در مقايسه با امر عادی - مي فرمايند:

«يا اَبا حَمزَةَ! يَخرُجِ اَحَدُکُم فَراسِخَ فَيَطلُبُ لِنَفسِهِ دَليلاً، وَ انَتَ بِِطُرقُ السَّماءِ اَجهَلُ مِنکَ بِطرُق ِالاَرضِِ، فَاطلُب لِنَفسِکَ دَليلاً» (10)

ای ابوحمزه! يکی از شما که مي خواهد چند فرسخ دور شود، راهنما مي گيرد، در حالی که تو نسبت به راه های آسمان - در مقايسه با راه های زمين - نا آگاه تر هستی، پس برای خود، دليل و راهنما بجوي.

در آن زمان، جاده های امروز ساخته نشده بود. و اگر کسی مي خواست چند فرسخ از شهر دور شود، چون ممکن بود راه را از بيراهه تشخيص ندهد و به مقصود نرسد، برای خود «بلد» و «راهنما» مي گرفت. امروز هم - باگسترش امکانات - انسان برای سفرهای خود، ناگزير، بايد از نقشه و راهنما کمک بگيرد. نياز به راهنما، در تمام شؤون زندگی، کاملاًبديهی و عقلانی است.

امام عليه‌السلام تذّکر فرموده اند که شما نسبت به راه های هدايت، از جادّه های دنيايی هم ناآگاه تر هستيد بنابراين به طريق اولی بايد برای خويش راهنما بجويد.

به راستی، چند درصد شيعيان که اهل ولايت ائمه عليهم‌السلام هستند، چنين اعتقادی درباری امام عليه‌السلام دارند و اين گونه به راهنمای خويش مراجعه مي کنند؟ آيا امام عليه‌السلام به عنوان دليل و راهنما در متن زندگی ما وجود دارد؟!

چند درصدِ امام شناس ها به امام عليه‌السلام در اين سطح اعتقاد دارند که بايد ايشان را برای خود راهنما بگيرند «فَاطلُب لِنَفسِکَ دَليلاً»؟ آيا راهنمايي های امام عليه‌السلام - باعلم سرشار الهی - به اندازی فردی که چند صباحی در رشته ای کسب تجربه کرده است، ارزش ندارد؟!

آيا حداقل آن طور که برای داشتن يک کسب و کار پر رونق در دنيا تلاش مي شود و تجربی ديگران مورد استفاده قرار مي گيرد، نبايد به امام عليه‌السلام مراجعه کرد؟!

واقعيّت اين است که ما شيعيان - چنانچه بايد و شايد - از امامان خود تبعيّت نمي کنيم. خداي منّان، معرفت ايشان را نصيب ما فرموده است. ما مي شنويم و حتّی مي بينيم و مي يابيم امام عليه‌السلام «کشتی نجات» در طوفان های هلاکت هستند ولی آيا در زندگی خود هنگام سختی دست به دامان ايشان مي شويم؟!

ما فهميده ايم امام عليه‌السلام «عِلم مَصبوب»است. ولی وقتی به دنبال کسب علم مي رويم، آيا گوشی نظری به ايشان مي افکنيم و يا اين که از هر کسی غير ايشان طلب علم مي کنيم؟! آيا امام صادق عليه‌السلام در بيان اعتقادات عميق اسلامی، در حدّ مقامی که طلاّب علوم دينی يا دانشجويان رشته های علوم انسانی برای فلان فيلسوف يا عارف قائل مي باشند، جايگاهی دارد؟

آيا در مقام فهم دقايق و ظرايف علوم اهل بيت عليهم‌السلام (خصوصاً در امور اساسی و اعتقادی مانند مبدأ و معاد)، آن دقّتِ نظرهايی که در کمالات غير معصومين صورت مي پذيرد، انجام مي شود؟!

آيا در فهم و تفسير قرآن، به سخنان اهل بيت عليهم‌السلام - به عنوان تنها کسی که علم قرآن به طور کامل در سينی ايشان است - اهميت و بهای لازم داده مي شود؟!

مي بينيم که در محافل و مجالسِ علميِ دينی، احاديث ائمه اطهار عليه‌السلام با عناوين و برچسب های مختلف، مردود و مهجور مي گردد، و حداکثر شأنِ علمی که بعضاً - نه کُلاًّ - برای ايشان قائل مي شوند، محدود به فقه اصطلاحی و بيان احکام عملی است، در حالی که سخنان متکلّمان مسيحی و يهودی و حتّی غير اهل کتاب، به عنوانِ دست آوردهای عميق دينی در برخی مجامع حوزوی علمی و دانشگاهی مطرح مي گردد و ترجمی کتابهای آنها با استقبال از ناحيی دانشجويان علوم دينی مواجه مي شود. اينجا به غربت ائمه اطهار عليه‌السلام بيشتر متنبّه مي گرديم.

اگر قرار بود به عدّه ای از علما در طول دوران تاريخ کم توجّهی شده، و آنها ناشناخته و غريب واقع شوند، آيا مردم بهتر از اين مي توانستند عمل کنند؟! خوب است به قضاوت بنشينيم؛ که نحوی برخورد با فرمايشات ائمه عليه‌السلام چگونه است؟!

به محض اين که کلامی از امام معصوم عليه‌السلام مطرح مي شود که مخالف با مذاق فکری رايج و معمول است، در درجی اوّل انتساب آن سخن به امام عليه‌السلام را زير سؤال مي برند، بعد در موضوع آن به انحاء مختلف تشکيک مي کنند؛ مانند اين که سخن گفتن در آن موضوع ِخاصّ، در شأن امام عليه‌السلام هست يا خير!

در مرحلی بعد، اگر قولی از امام عليه‌السلام هنوز مورد توجّه باقی مانده باشد، آن را خلاف ظاهر و بلکه مخالف صريح آن معنا مي کنند، و استفاده از معنای ظاهريِ آن را در شأن عوام الناس مي دانند. اين چيزی است که با کمال تأسّف در بسياری از محافل علمی دينی خصوصاً دانشگاهی وجود دارد.

به راستی در اين دوران، «علم مصبوب» چقدر غريب است؟! البتّه آفت اين عدم توجّه و مکفّر قرار دادن امام عليه‌السلام در دوران غيبت، دامنگير خود ما شده است. مي بينيم که بسياری از جوانان، در امر دين به سرگردانی و حيرت افتاده اند. و عدّه ای از آنها که دردِ دين دارند، به هر دری مي زنند و سراغ هر عالم و جاهلی را مي گيرند و هر جزوه و کتابی را با اشتياق مي گشايند تا به فقاهت و بصيرت در دين دست يابند، امّا به سرچشمی زلال معرفت - که از وجود مقدّس و مطّهر امام عليه‌السلام سرازير مي شود - دست نيافته اند.

از اين رو، خواسته اند از آب های آلوده و مرداب های لجن گرفته رفع عطش کنند، در نتيجه هرگز طعم سيراب شدن را نچشيده اند. علاوه بر آن روز به روز بر انحراف و سرگردانی آنها افزوده مي شود. کار به آن جا مي رسد که متأسفانه برخی از اين ها، اعتقاد خود را به اصول دين (خدا و قرآن و پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امام عليه‌السلام ) را نيز از دست مي دهند و دينداری را به تمسخر مي گيرند.

همی اين بيچارگي ها، سرگرداني ها، بي پناه بودن ها، ترديدها، سئوال های بي جواب، و بالاخره گمراهي ها، برخواسته از اين است که «علم مصبوب» را رها کرده و شکر اين نعمتِ بزرگ را در مقام اعتقاد قلبی نمي گذارند.

در زمان غيبت، ثابت ماندن در امر دين و اعتقاد امامت، بسيار دشوار است، و راهی برای نجات جز تمسّک جستن به امام عصر عليه‌السلام نيست. در غير اين صورت، دين انسان از دست مي رود.

امام حسن عسکری عليه‌السلام به صحابی ِخاص خود - احمد بن اسحاق - درباری وضعيّت خطرناک دوران غيبت هشدار داده اند:

«وَاللهِ لَيَغبَنَّ غَيبَةً لا يَنجُو فيها مِنَ الهلًکَةِ، الِا مَن ثَبَّتَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَی القَولِ ِباِمامَتِهِ، وَ وفَّقَهُ فيها لِلدُّ عاءِ بِتَعجيلِ فَََرَجِهِ» (11)

به خدا قسم غيبتی خواهد کرد که احدی از تباهی (دينش) در آن زمان نجات نمي يابد، مگر آن کسی که خدای عزّوجلّ، او را در اعتقاد به امامت آن حضرت ثابت قدم بدارد، و در زمان غيبت، نسبت به دعا در تعجيل فرج ايشان، توفيق عنايت فرمايد.

عقيده به امامت حضرت مهدی عج الله وتعالی فرجه، يعنی اينکه امام را با همی اوصاف و کمالاتش، بايد شناخت و به او معتقد شد، تا بتوان از هلاکت نجات پيداکرد.

اين ثباتِ قدم در اعتقاد به امامت جز با عنايت الهی صورت نمي پذيرد ولی اگر خداوند عزّوجلّ به تفضّل خويش، اوصاف و فضائل امام عليه‌السلام را به ما بشناساند، وظيفی ما اين است که با تسليم در برابر اين کمالات، به معنای واقعی امام شناس شويم، در اين امام شناسی ثابت قدم باشيم، و بدين وسيله دين خود را در زمان غيبت حفظ کنيم.

ديديم که تنها راه نجات از فتنه های زمان غيبت، ثبات قدم در امر امامت است. اکنون بايد راه هايی برای تثبيت امام شناسی جستجو کنيم. امام زين العابدين عليه‌السلام راه ثابت قدم ماندن در مسير ولايت و امامت را چنين تبيين کرده اند

«اِنَّ لِلقائم مِنّا غَيبَتَِينِ، اِحداهُما اَطوَل ُمِنَ الاخُری...وَ اَمَّا الأُخری فَيَطُولُ اَمَدُها، حَتّی يَرجِعَ عَن هذَا الاَمرِ اَکثَرُ مَن يَقُولُ بِهِ، فَلا يَثبُتُ عَلَيهِ اِلّا مَن قَوِيَ يَقينُهُ وَ صَحَّت مَعرِفَتُهُ وَ لَم يَجِد فی نَفسِهِ حَرَجاً مِمّا قَضَينا وَسَلَّمَ لَنا اَهلَ البَيتِ»

«همانا قيام کننده از ما (اهل بيت) دو غيبت دارد که يکی از آنها طولاني تر از ديگری است... امّا غيبت ديگر، پس مدت آن به درازا مي کشد، تا آن حدّ که بيشتر کسانی که اعتقاد به امامت او (حضرت مهدی عليه‌السلام) دارند، از اين اعتقاد برمي گردند. پس بر اين امر، ثابت قدم نمي ماند مگر کسی که يقينش محکم و معرفتش صحيح باشد، و قلباً پذيرفتن احکام ما برايش سخت نباشد (ظرفيت پذيرش داشته باشد) و تسليم ما اهل بيت گردد.»

فهميدن و باور کردنِ اين واقعيّت که اکثريت مردم در زمان غيبت کبری گمراه مي شوند، شايد در ابتدا قدری دشوار باشد. ولی با ديدن انحرافات جامعی خودمان در اعتقاد به امامت - که از معدود مراکز مهمّ تشيّع است - احساس خطر مي کنيم. البته وقتی صاحب و مقتدای دين غريب واقع شود راهی جز انحراف طی نمي شود.و کار به جايی مي رسد که افراد مؤمن و راسخ در اعتقاد به امامت، کيميا مي شوند.

بر اساس کلام امام سجّاد عليه‌السلام، راه هدايت در زمان غيبت، درشناخت صحيح حضرت بقيةالله ارواحنا فداه و پذيرش قلبی و تسليم عملی نسبت به ايشان منحصر مي شود. و در غير اين صورت، انسان عاقبتی جز هلاکت ندارد.

اگر در زمان غيبت، با يقين قوی، ائمه عليهم‌السلام را پيشوايان معصوم الهی بدانيم که دين و دنيای ما را رقم مي زنند، جان و دل به کلام ايشان مي سپاريم و مو به مو، به کلامشان عمل مي کنيم. وقتی پزشکی برای بيمار خويش دارو تجويز مي کند، همی دستورات او کاملاً اجرا مي شود. و اگر بيمار در اجرای تجويز پزشک کوتاهی کند، خطر شدّت يافتن بيماری - و چه بسا مرگ - در انتظار اوست.

به همين گونه در زمان غيبت نيز، خطر هلاکتِ امر دين را بايد جدّی بگيريم. ما، در امور مادّی و جسمی، وقتی که احتمال خطر جدّی باشد، با احتياط برخورد کرده و از موارد شبهه ناک پرهيز مي کنيم. در مسائل معنوی نيز همين گونه، نبايد اهل تسامح باشيم، در حالی که متأسّفانه بسياری از مردم به غلط مي پندارند که در امر دين، نبايد سخت گرفت.

مقايسی دقّت در امر دين، با دقّت در مسائل مادّی بسيار راهگشا است. شايد بارها شنيده باشيم که يک کوتاهی در امور دنيوی، سبّب خسارت جانی و مالی و حتّی روحيِ بسيار شده است.

ولی متأسّفانه هر نوع سهل انگاری در امور معنوی را جايز مي شماريم، در حالی که عالَم معنا نيز بسيار دقيق و دارای حساب و کتاب منظّمی است. به علاوه کوتاهی در مسائل مادّی به عالم دنيا ختم مي گردد، و به مرگ منتهی مي شود.

ولی هلاکت اعتقادی بسيار بدتر است. و اگر انسان به کفر و ضلالت افتاد، زندگيِ جاويد و سعادت ابديِ خود را به تباهی کشيده، و اين خطری است که در زمان غيبت، بيش از هر زمانی دامنگير«شيعيان» مي شود. پيامبر اکرم صلی الله عليه وآله در توصيف زمان غيبت فرموده اند:

«ذاک الذی يغيب عن شيعته واوليائه غيبة لا يثبت فيها علی القول بامامته الا من امتحن الله قلبه للا يمان» (13)

او (حجة بن الحسن عليهما السلام) همان کسی است که ازديدگان شيعيان غائب مي شود، غيبتی که در آن زمان، هيچ کس در اعتقاد به امامت او ثابت نمي ماند، مگر کسی که خدا قلبش را برای ايمان آزموده است.

گوهر معرفت امام عصر عليه‌السلام بسيار با ارزش است. و اگر بتوانيم آن را نگاه داريم، همه چيز ِما تضمين مي شود. با اعتقاد به امامت، انسان از خطای در اعتقادات و حتّی توحيد نيز مصون مي شود، و در اعتقاد به خدا نيز، به گرايش های انحرافی دچار نمي شود، چون در راه خدا شناسی راهنما و بلدِ راه دارد، که با پيروی از ايشان، مي تواند - با استعانت از لطف وفضل الهی - ايمان خويش را به سرمنزل مقصود برساند.

فصل دوم: امام از ياد رفته

## معنای دوّم غريب

گاهی «غريب» به کسی گفته مي شود که از ياد رفته است، يعنی آن چنان که شايستی اوست، از او ياد نمي شود. اين معنا از غربت در مقابل «ذکر» است که گاهی قلبی و گاه، زبانی است.

البتّه ذکر «زباني» برخاسته از ذکر قلبی است. وقتی قلب کسی مملوّ از ياد مُنعم شود، ذکر او بر زبانش نيز جاری مي گردد. بنابراين غربت به معنای دومّ، مي تواند ناشی از فراموش شدنِ قلبی و زمانی باشد. اگر وليّ نعمت از نظر قلبی مورد بي توجّهی قرار گيرد، و ياد او از دلها محو شود، در حقيقت شکر قلبی نسبت به او انجام نپذيرفته است. و از همين جهت غريب مي باشد، چون در دل، «از ياد رفته» است.

از طرفی اگر معرفت قلبی بر زبان جاری نگردد، در انجام وظيفی شکر زبانی کوتاهی شده است. و از اين جهت هم مي توان او را «غريب» دانست چون آن چنان که بايد و شايد از او ياد نمي شود، و عملاً «از ياد رفتي» زبانی است.

ذکر زبانی (يادکردن به زبان) برخواسته از معرفت و ذکر قلبی است، امّا خود، زمينی معرفت و ذکر قلبی را در کسانی فراهم مي سازد که از شناخت مُنعم محروم هستند. اگر کسانی که با وليّ خود آشنا هستند، وظيفی خود را در انجام شکر زبانی نسبت به او به طور شايسته انجام دهند، کم کم ديگران هم که شناخت درستی از مُنعم خويش ندارند، به لطف الهی اهل معرفت مي شوند. و همين معرفت، زمينی ياد کردن قلبی و زبانی را در آنان نيز فراهم مي آورد.

ياد کردن از هر کس بايد متناسب با سطح او، و در حدّ مقام و موقعيّت او باشد. در غير اين صورت، به غربت او مي انجامد. به عنوان مثال، برای ادای حقّ عالم يا فقيه، بايد در هنگام سخن از احکام شرعی، يادی از آن فقيه به ميان آيد. و اگر از همی فقها ياد کنند و اصلاً نامی از آن عالم نبرند، مي توان گفت: آن عالمِ فقيه، «ازياد رفته» و «غريب» است.

برای ادای شُکر يک پزشک متخصّص ماهر، بايد در هنگام بحث و گفتگو پيرامون مداوای بيمار و کار پزشکی، از آن پزشک که از ديگران ماهرتر است، نيز يادی به ميان آيد. اگر هنگام بررسی وضعيّت بيمار، از هر پزشک متخصّص و غير متخصّص و حتّی غير پزشک گفتگو شود، امّا از آن متخصّص ماهر سخنی به ميان نيايد و حتّی کسی قلباً هم از او ياد نکند، معلوم مي شود که او غريب (از ياد رفته) است.

حال اگر کسی هم در پزشکی، متخصّص و هم در فقه سرآمد باشد، بايد در هنگام بحث علمی در فقه و پزشکی، از او هم ياد شود. پس «تعدّد ياد کردن» در افراد مختلف، متناسبت با کمالات آنها، متفاوت خواهد بود.

ياد کردن از هر نعمتی کاملاً بستگی به ويژگي های آن دارد؛ هر چه نعمتی بزرگتر و فراگيرتر، و نياز انسان ها به آن بيشتر باشد، انتظار مي رود که در دفعات بيشتر و مناسبت های مختلف از آن ياد شود. اگر تعدادِ ياد کردن ها و زمينه ها و شرايطِ مختلفی که بايد از نعمتی ياد شود، متناسب با سطح شايستی آن نباشد، به همان اندازه، آن نعمت از ياد رفته است.

چگونگيِ ياد کردن ها، از نظر «کيفي» نيز تفاوت دارد. گاهی انسان وقتی از نعمتی ياد مي کند، با تمام وجود، تحت تأثير آن قرار دارد، به طوری که با تذکّر خويش شنوندگان را نيز متأثّر مي سازد.

در واقع، گوينده به تناسب معرفت و محبّت قلبی خويش نسبت به مُنعم، گاه خيلی شديد و با حرارت، و گاه بسيار عادی و ملايم، ياد او را در خاطر مي آورد يا به زبان جاری مي سازد. باز هم توجّه داريم که تفاوت کيفی در ياد کردن ها نيز، به شدّت معرفت و محبّت نسبت به نعمت و مُنعم بستگی دارد.

از طرف ديگر، ذکرقلبی و زبانی، «انواع» مختلف دارد. از جمله: سرودن شعر، تأليف کتاب و مقاله، برگزاری مسابقه، بر پايی مجالس گوناگون و... گاهی ممکن است انسان پيوسته، نام او را بر دل و زبان جاری سازد، و بدين وسيله به ذکر محبوب خود پردازد.گاهی ممکن است برای او دلتنگ شود، از داشتنِ چنين محبوبی شاد گردد.

يا برايش نگران گردد و به هر حال، با دل و زبان، به روش ها و انواع مختلف مي توان از نعمتی ياد کرد.

«زميني» ياد کردن، از ديگر جهاتی است که در مسئلی ذکر، بايد مورد توجّه قرار گيرد. هر قدر نعمتی بزرگتر و اهمّيّت آن بيشتر باشد، به مناسبت های بيشتری بايد از آن ياد شود، و زمينه های ذکر آن بيشتر مطرح گردد. گاهی گستری اين نعمت، همی زندگی انسان را مي پوشاند.

در اين حال بايد تمام جوانب زندگی، زمينه های شکر و ذکر قلبی و زبانی آن گردد. و اگر در زمينه ای مناسب با آن نعمت، تذکر آن فراموش شود، در حقيقت آن نعمت کفران شده و «غريب» مي گردد.

بنابر اين نتيجه مي گيريم که هر چه نعمتی گسترده تر، مهمتر و اساسي تر باشد، و مردم به آن نياز بيشتر داشته باشند، توقع و انتظار قلبی اين است که بيشتر از آن ياد شود.

و قلباً کفران آن نيز سخت تراست، و عذاب شديدتر، به دنبال دارد. بيشتر ياد شدن، هم از جهت تعدّد ِياد کردنِ از آن نعمت است (کمّيّت) هم از جهت زمان ها و مکان هايی که بايد يادِ نعمت بشود (زمينه ها و شرايط مختلف) هم از جهت مواردی که زمينی ياد کردن از آن وجود دارد، هم از حيث شدّت و غلظتِ ياد کردن از آن (کيفيّت)، و نيز از جهت انواع مختلف ياد کردن بايد مورد توجّه قرار گيرد.

## چگونگی يادکردن از امام عصر عليه‌السلام

امام زمان عليه‌السلام نعمتی است که جای گزينی ندارد، و خلأ ناشی از عدم شناخت ايشان به هيچ صورتی پر نمي شود. بنابراين انسان عاقل و فهميده، به هر بهانه ای از امام زمان خويش ياد مي کند و مي کوشد که ايشان را فراموش نکند.

البته اگر وليّ نعمت در قلب انسان جای داشته باشد، دل، سراپردی معرفت او باشد، هيچ گاه به دست فراموشی سپرده نمي شود، و انسان به صورت های مختلف از او ياد مي کند.

به عنوان نمونه کسی که به فرزند خود بسيار علاقه مند است، با کمترين مناسبتی به ياد فرزندش مي افتد. هر گاه کودکی به قد و اندازی او ببيند، يا اسم او را جايی بشنود، خيلی سريع متوجه او مي گردد. و به همين ترتيب، به ميزان محبّتی که به فرزند خويش دارد، با قلب و زبان از او ياد مي کند.

از طرفی شناخت و معرفت نعمت، انسان را نسبت به وليّ نعمت خويش علاقه مند مي سازد، که نتيجی آن پيوسته ياد کردنِ، هر چند با ديدن چيزی باشد که حدّاقلّ تناسب را با او دارد. پس راه افزايش ذکر، تقويت محبّت است که زير بنای محبّت هم معرفت است.

از طرف ديگر، ياد کردنِ معروف به محبّت بالاتر منجر مي گردد. و اظهار محبّت نيز، زمينه ساز معرفت بيشتر نسبت به محبوب مي شود. يعنی معرفت و محبّت و ذکر، زنجيره ای را تشکيل مي دهند که همواره يکديگر را تحت تأثير قرار مي دهند.

کسی که علاقی بسياری به پدر يا معلّم يا دوست خود دارد، هميشه از او ياد می کند. اگر به سفر زيارتی برود، حتماً برای او دعا مي کند، در حالی که کسانی هستند که اگر درخواست دعا نکنند، هيج يادی از آن ها نمي شود. امّا اگر انسان محبّت داشته باشد، لازم نيست که سفارش به ذکر او شود.

امام عصر عليه‌السلام به خواستِ خداوند متعال، وليِّ نعمتِ اصلی همی مخلوقات است، و بيشترين حقّ ها را بر آنها دارد. پس بايد از جهت کمِ و کيف و نوع و... در بالاترين سطح ممکن، از او ياد شود. بنابراين همان طور که در مقابل خدای عزّوجلّ بايد شکر گزار باشيم و قلباً متوجّه باشيم که هرنعمتی حداقلّ يک بار «الحمدلله» مي طلبد.

اگر آب مي خوريم، نفس مي کشيم، سالم هستيم و درد نداريم و... بايد به درگاه الهی سپاس گذار باشيم. امام زمان عليه‌السلام هم واسطی تمام نعمت های الهی است، پس در ازاء هر نعمتی بايد از ايشان قدردانی شود، و هرگاه که الحمدلله مي گوئيم، به زبان و قلب هم بايد از حضرت بقيةالله ارواحنا فداه تشکر کنيم. اگر خداوند مورد حمد قرار گيرد امّا امام عليه‌السلام مشکور نگردد، در حقيقت شکر خدا هم ادا نشده است.

حال بايد با دقّت بررسی کنيم: آيا امام عصر عليه‌السلام را در هر نعمتی که داريم و هر نقمتی که نداريم، مورد شُکر قرار مي دهيم؟! وقتی فرزند خود را سالم مي بينيم، وقتی در سايی پدر و مادر خويش در رفاه و امنيت به سر مي بريم، وقتی از شرّ هزاران رنج و سختی خود را در امان مي يابيم، وقتي... آيا بعد از حمد خدا، از امام زمان عليه‌السلام خويش هم تشکّر مي کنيم؟!

هيچ وقت شده بگوئيم: يا صاحب الزمان از شما متشکر هستيم که ما را حفظ فرموديد، به ما سلامتی داديد، فرزند سالم عطا کرديد، و در مقابل از هزاران بيماری جلوگيری کرديد، گرفتاري ها را از ما دور فرموديد و....

آيا به فرزندان خويش ياد داده ايم که قبل از تشکّر از پدر و مادر، شکر امام زمان عليه‌السلام را به جای آورند؟! و... بايد بدانيم که اگر شُکر اياديِ نعمت ادا نشود، شکر خدا هم تحقّق نيافته است. اگر ياد امام عصر عليه‌السلام نشود، در واقع خداوند متعال مورد کفران قرار گرفته است.

## امام زمانِ عليه‌السلام از ياد رفته

نعمت امام زمان عليه‌السلام از همه جهت، عام و فراگير است، و همی مخلوقات از آن بهره جسته اند. امّا با يک نگاه کلّی به مردم جهان، مي بينيم که اکثر مردم دنيا اصلاً وجود امام عصر عليه‌السلام را واقف نيستند و ايشان را به عنوان وليِّ نعمت خويش نمي شناسند، تا بخواهند شکر حضرتش را به جای آورند.

از اين رو، برای بيشتر مردم دنيا، ذکر امام زمان عليه‌السلام به طور کلّی منتفی است چرا که موضوع شناخت حضرت مهدی عليه‌السلام اصلاً برای آنها مطرح نيست، تا نوبت به چگونگيِ ياد قلبی و زبانی برسد.

پس نعمت حضرت وليّ عصر ارواحنا فداه با وجود اين که فراگير است، ولی غير شيعه ايشان را نشناخته و توقّع ياد حضرتش ازآنها نمي رود. بنابراين مسألی ياد شدنِ امام زمان عليه‌السلام برای همی مردم جهان غير از اقلّيّتی به نام شيعه، منتفی است. اين نکتی مهم، يکی از ابعاد غربت آن حضرت را نشان مي دهد.

امّا اقلّيّت شيعه که حضرتش را مي شناسند، آيا حقّ ايشان را از حيث ياد کردن به جای مي آورند؟ در فصل قبل ديديم که بسياری از اين گروه، در معرفت به اسم امام عليه‌السلام هم کمبودهايی دارند، و از جهت معرفت به وصف نيز وضعيّت مناسبی ندارند، طبيعتاً وقتی در مرحلی معرفت دچار نقصانی باشند، هنگام «يادکردن» هم نارسايي ايشان نمايان مي گردد. در نهايت، عدّی بسيار کمی باقی مي مانند - يعنی اقلّيّتی از آن اقلّيّت - که به طور نسبی، معرفت به اسم و وصف حضرت مهدی عليه‌السلام دارند.

حال ببينيم اين زير مجموعی ناچيز چگونه ياد ِمعروف خود را در قلب و زبان خويش زنده نگاه مي دارند؟ و آيا امام زمان عليه‌السلام برای اين عدّی بسيار اندک فراموش شده نيست؟!

متأسّفانه مسألی غيبت امام زمان عليه‌السلام و غفلت از ايشان، مشکلات بسياری بر سر راه اين عدّی معدود به وجود آورده و امتحان دينداری را دشوارتر ساخته است؛ چرا که مردم نمي توانند امام خود را ببينند، با ايشان تماس عادی و اختياری برقرار کنند و مسائل و مشکلات خود را مستقيماً با وليِّ نعمت خويش در ميان بگذارند.

اگر راه تماس و معمولی با ايشان داشتند؛ شايد در ياد کردنِ امام زمان عليه‌السلام توفيق بيشتر داشتند.

البته وقتی غربت ائمی پيشين عليهم‌السلام را- حتی در ميان دوستدارانشان - در زمان حضورشان مي بينيم، در مي يابيم که روح توجّه به امام عصر عليه‌السلام و ذکر ايشان، معرفت است. و بدون معرفت، اين غربت و غفلت، هم چنان باقی و برقرار است.

هم چنان که با بودنِ معرفت، حضور و غيبت امام عليه‌السلام يکسان است امّا به هر حال، غيبت امام عصر عليه‌السلام امتحانی بزرگ است، که گاهی افراد سست ايمان، به دليل نديدن حجّت خدا، کم کم در ذکر امام خويش سهل انگار و بي توجّه مي گردند، و بدين ترتيب ياد آن امام حيّ، از قلب و زبان آنها هم کم رنگ مي گردد، و حضرت مهدی عليه‌السلام برای آنها نيز از ياد رفته و غريب مي شوند. با اين همه، مدّعيان عدّی بسيار بسيار اندکی باقی مي مانند که امام کاظم عليه‌السلام در توصيف آنها مي فرمايند:

«يَغيبُ عَن اَبصارِ النّاس شَخصُهُ وَ لا يغَيبُ عَن قُلوبِ َالمُؤمِنينَ ذِکرُهُ» (14) شخص امام عليه‌السلام از چشم های مردم پنهان مي شود، ولی ياد او از دلهايشان پنهان نمي گردد.

اين گروه مؤمنان، همواره به ياد مولای خويش هستند. شايد با چشم سر، امام زمان عليه‌السلام را نبينند، ولی با ديدی دل پيوسته حضرتش را مدّ نظر دارند و قلب خود را جايگاه معرفت و محبّت ايشان قرار داده اند اين است که درد هجران و ياد مشکلات و سختي های آن امام همام، همواره قلب آن ها را متأثر مي دارد و چشم هايشان را اشکبار مي سازد.

امام صادق عليه‌السلام مي فرمايند:

«اَما وَ اللهِ لَيَغيبَنَّ اِمامُکُم سِنيناً مِن دَهرِکُم وَ لَتَد مَعَنَّ عَلَيهِ عُيُونُ المُؤمِنينَ» (15) توجّه داشته باشيد! قسم به خدا، امام شما ساليانی از روزگارتان در غيبت خواهد بود... و چشم های مؤمنان بر آن حضرت گريان مي شود.

شدّت معرفت و محبّت اين عدّی بسيار کم سبب مي شود که دلهايشان به «ياد» محبوب دردناک شود و آثار ذکر قلبی بر زبان و ساير اعضاء و جوارح ايشان جاری گردد. امّا اين گروه از مؤمنان، بسيار اندک شمارند،تا آن جا که خودشان نيز به تبعيّت از مولای غريب شان همواره غريب هستند، و مورد توجّه قرار نمي گيرند.

صرف نظر از اين عدّه که مي توان آنها را «استثنا» دانست، بقيی آن اقلّيّت شيعه، در ياد کردن امام زمان عليه‌السلام واقعاً کوتاهی مي کنند و لذا آن امام همام، برای امّتِ ناسپاس خود، غريبِ «از ياد رفته» است.

برای ملموس تر شدنِ اين واقعيّت تلخ، يکی از روشن ترين اوصافِ امام عليه‌السلام را تذکّر مي دهيم تا هر کس خود به داوری بپردازد.

در بخش پيشين اشاره شد که امام رضا عليه‌السلام در وصف امام معصوم عليه‌السلام فرموده اند:

«اَلاِمامُ الوالِدُ الشَّفيقُ وَالأُمُّ البَرَّةُ بِالوَلَدِ الصَّغيرِ» (16) امام (در مهربانی، مانند) پدر دلسوز و مادر نيکوکار به بچی کوچک است.

حال ببينيم مؤمنانی که امام زمان خود را به اين وصف مي شناسند، آيا ذکر و ياد مناسب با اين وصف را دارند؟ فرض کنيد پدر مهربان يا مادر فداکاری که به هر دليل نمي توانيم مستقيماً با ايشان پيوند داشته باشيم. به تعبيری، نسبت به ما غائب هستند، مثلاً مسافرت رفته و يا گرفتار زندان شده و يا به هر دليلی از دسترس ما خارج مي باشند. ما چقدر از اين پدر و مادر ِبه سفر رفته و يا در بندِ خويش ياد مي کنيم؟

خصوصاً اگر والدين خيلی دلسوز و فداکار بوده و فرزندان هم با وفا باشند، واقعاً در زمانی که پدر و مادر غائب هستند، آنها را از ياد نمي برند؛ و جای خالی آنها را هر لحظه حسّ مي کنند.

هر قدر که اين دوری و فراق طولانی شود، نديدنِ پدر و مادر برای فرزندان، طبيعی و عادی نمي شود بلکه در هر مناسبت تلخ و شيرين و در هر اجتماع خانوادگی، بيش از هر کس به ياد آنها هستند، عکس آنها را در گوشه و کنار خانه قرار مي دهند، همواره وجود پدر يا مادر خويش را به ديگران گوشزد کرده و متذکر مي شوند که پدر و مادر، در سفر است، ولی بالاخره «مي آيد».

هر کس هم که به طريقی با آنها ارتباط برقرار کند، ابتدا از احوال پدر و مادر غايب آنها جويا مي شود، و سپس آنها را با عبارات مختلف تسلّی مي بخشد. فرزندان نيز، هر بار با يکديگر تماس داشته باشند، در هر برخوردی راجع به درد هجران خود سخن مي گويند، پيش از هر کلام بيش از هر چيز، از پدر و مادر خود صحبت مي کنند و از يکديگر مي پرسند که آيا نامه ای دريافت نکرده ايد؟!

تماس تلفنی نداشته ايد؟ حالشان چطور است؟ فلان خبر ناگوار يا خوشحال کننده وقتی به آنها رسيد، چه حالی داشتند؟

خلاصه، به هر مناسبت و بهانه ای، آن يادِ قلبيِ خويش را به صورت های گوناگون به زبان مي آورند. هر کدام از آنها آرزو مي کنند که بتوانند حداقل صدای پدر و مادر خويش را بشنوند. اگر تماس تلفنی برقرار شود، هر يک از اعضاء خانواده در شنيدن صدای آنها از ديگری سبقت مي گيرند و حتّی اگر بفهمند که آنها کاملاً سالم هستند، باز هم راضی نمي شوند و مي خواهند که آنها را ببينند و يا لااقل صدايشان را بشنوند و...

در اين ميان، دخترها از پسرها بيشتر تب و تاب دارند، همان طور که والدين مخصوصاً پدر دختر را بر پسر مقدم مي دارد. (17) به همين دليل، دخترها بيشتر احساس دلتنگی می کنند.

گاهی مجلس سرور خانوادگی برگزار مي شود، مثلاً روز عيدی فرا مي رسد و يا مجلس عروسی پيش مي آيد و... وقتی هم گرد آمده اند، غيبت آن عزيزان در اين مجلس شادی، ناراحتی آنها را به زبان مي آورد: اگر پدر بود...! اگر مادر بود...!

اگر بشنوند پدر و مادرشان به چيزی نياز دارند، همی فرزندان برای تأمين آن بر يکديگر سبقت مي گيرند. اگر پدر و مادر گرفتار باشند، لازم نيست کسی به آنها بگويد که برايشان دعا کنيد.

فرزندان، به طور طبيعی از هيچ کاری برای رهايی والدين خود مضايقه ندارند، در انجام انواع دعاها و توسّلات کوتاهی نمي کنند، اگر بشنوند که احتمال اثر داشته باشد انجام مي دهند، و دعا و خواستن حوائج آنها را بر خويش مقدّم مي دارند.

بي خبر ماندن از وضعيّت پدر و مادر، سخت ترين حالتی است که برای فرزندان ممکن است پيش آيد. اگر مدتی نامه ای دريافت نکرده يا تماسّ تلفنی نداشته باشند متحمّل بيشترين رنج و ناراحتی مي شوند و... اين وضعيّت فرزندان مهربان در مقابل والدين دلسوز وفداکارشان است.

حال ببينيم آنچه در اين مثال بيان شد، چقدر بر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف - که امام زمان ما هستند - تطبيق مي کند، و سپس وضعيّت مؤمنان را نسبت به ايشان بسنجيم.

آيا ايشان پدر مهربان و دلسوزی برای شيعيان و دوستدارانشان نيستند؟! آيا ايشان به اندازی يک پدر خوب و دوست داشتنی و يک مادر نيکوکار نسبت به فرزند کوچکش، به دوستان خود لطف و محبّت ندارند؟! آيا ايشان گرفتار و در بندِ زندان غيبت نيستند؟! آيا از خبرهای ناراحت کنندی ما آگاهی ندارند؟! ايشان با آگاهی از اين خبرها، چه حالی پيدا مي کنند؟!

واقعيّت اين است که همی ما فرزندان کوچک - وگاه فرزندانِ ناخلفِ - امام عليه‌السلام هستيم که در هر لحظه و هر حالت - آسانی و سختی، شادی يا غم، غنا يا فقر، و در هر آن و هر دم - به دستگيری و رسيدگيِ ايشان نياز داريم. امّا چقدر مثل يک فرزند خوب با ايشان برخورد کرده ايم؟

چند درصد از مؤمنان - همان گونه که به پدر و مادر خويش توجّه مي کنند - با حضرت بقيّةالله عليه‌السلام ارتباط قلبی دارند؟ چقدر جای خالی امام زمان عليه‌السلام برای ما مشهود است؟ چند بار پيش آمده که از عمق دل بگوئيم:

اگر مولای ما حاضر بود، چنين و چنان مي شد؟ در خوشي ها و ناخوشي های خود چقدر به ياد ايشان بوده ايم؟ آيا از بي خبری نسبت به ايشان هيچ احساس ناراحتی مي کنيم؟ خدای ناکرده امر غيبت برای ما عادی نشده است؟ آيا برای ما واقعاً سخت است که با همه نشست و برخواست داشته باشيم و در هر محفلی شرکت کنيم، ولی جمال زيبای ايشان را نبينيم؟ چند درصد از شيعيان، اين فراز دعای ندبه را از اعماق وجود خود زمزمه می کنند:

«عَزيزٌ عَلَيَّ اَن اَرَی الخَلقَ وَلا تُری، وَ لا اَسمَعَ لَکَ حَسيساً وَ لا نَجوی» (18) برای من سخت است که همه را ببينم، ولی شما ديده نشوی، و هيچ صدا و نجوائی از شما نشنوم.

چه تعداد از معتقدان به ايشان، جايِ خاليِ حضرتش را همواره احساس مي کنند و از ته دل مي سوزند؟ اگر پدر و مادرمان در زندان باشند، همه را ببينيم، ولی با آنها نتوانيم ارتباط برقرار کنيم، زجر مي بريم و برای آنها دعا مي کنيم يا نه؟!

امام زمان عليه‌السلام هم به واقع زندانی هستند. به کاربردن تعبير «زنداني» برای ايشان مجاز و مبالغه نيست. اين سنّتی است که از حضرت يوسف عليه‌السلام در آن حضرت وجود دارد. (19)

حال چه تعداد از مؤمنان، درد زندانی بودن مولايشان در زمان غيبت را، با تمام وجود حسّ مي کنند و از اين مسأله در رنج هستند؟ آيا زندگی بدون ديدن ايشان برای ما حقيقتا ًسخت و دشوار است؟ چند درصد از شيعيان - بدون اين که احتياج به سفارش داشته باشند - برای فرج آن حضرت دعا مي کنند؟ خود ما چقدر برای رهاييِ ايشان از بند زندان، توسّل پيدا کرده ايم؟ آيا مجلسی به طور خاصّ برای دعا در حقّ ايشان و تعجيل فرجشان تشکيل داده ايم؟ اينها همه جای تأمّل دارد.

در ميان عدّی بسيار اندک از اقلّيّت شيعه، چند درصد، اين گونه به فکر وليّ نعمتِ خويش هستند و انتظار رسيدن خبر و اثری از ايشان را مي کشند؟ چند نفر از مؤمنان را سراغ داريد که به هر بهانه ای به ياد موعود محبوبِ خود مي افتند.

و به هر مناسبتی از مولای خويش ياد مي کنند و مي گويند: اگر مولايم غايب نبود... چنين و چنان نمي شد! حقّ اين است که هر چه مدّت زندانی بودنِ اين پدر دلسوز بيشتر مي شود، بي تابی در فراق ايشان نيز بايد افزون گردد، امّا آيا اکنون چنين است؟

با اين تفصيل اگر بگوئيم امام زمان عليه‌السلام در ميان معتقدان به ايشان نيز فراموش شده و از ياد رفته اند، اغراق و مبالغه نکرده ايم. مي بينيم که متأسّفانه - آن طور که بايد- از آن حضرت ياد نمي شود و لذا ايشان در ميان خواصّ هم غريب هستند.

تمام آنچه که گفته شد، بيانِ غربت ايشان صرفاً نسبت به يکی از اوصافشان بود. اگر در مورد ديگر ويژگي های ايشان هم بررسی کنيم، وضعی بهتر از اين ندارند.پس به خود حقّ مي دهيم که بگوئيم امام زمان ما، در اين زمان، واقعاً «از ياد رفته» و غريب هستند. اين وضع دردآور، در حالی است که اگر محبّت به آن حضرت، واقعاً در حد شايسته و مورد انتظار باشد، نبايد هيچ گاه ايشان را از ياد ببريم.

لذا بايد از غفلتِ شيطانی عقوبت آور، احساس خطر کرده و همواره از خدا بخواهيم به ما توفيق دهد که ياد امام خود را فراموش نکنيم، و پيوسته به پيشگاه الهی عرضه بداريم:

«اللّهُمَّ...ولاتُنسِنا ذِکرَه، وانتِظارَهُ، والايِمانَ بِهِ، وقُوَّةَ اليَقينِ فی ظُهُورِهِ، و الدُ عاءَ لَهُ، والصَلاةَ عَلَيهِِ، حتّی لا يُقَنِّطَنا طُولُ غَيبَتِهِ مِن قِيامِهِ،و يَکُونَ يَقينُا فی ذلِکَ کَيَقيننا فی قِيامِ رَسُولِکَ صَلَواتُکُ عَلَيهِ وآلِهِ، و ما جاءَ بِهِ مِن وَحيِکَ وتَنزيلِکَ» (20)

خدايا... وازياد من مبر ياد او، انتظار او، ايمان به او، شدت يقين به ظهور او، دعا برای او، و درود فرستادن برای او را؛ تا اين که طول غيبت حضرتش، ما را از قيامش نوميد نسازد، و يقين ما به اين امر (قيام حضرت مهدی عليه‌السلام) همانند يقين ما به قيام پيامبرت صلی الله عليه وآله باشد و (هم سان يقينی که داريم به) آنچه وحی و قرآن تو، که (رسول تو) آورده است.

توفيق فراموش نکردن امام عليه‌السلام از طريق ازدياد معرفت و محبّت، و با تذکّراتِ پيوستی مؤمنان به يکديگر حاصل مي شود.

صاحب کتاب ارزشمند «مکيال المکارم»، در بحث ذکر امام عليه‌السلام تذکر داده اند که شيعيان بايد نسبت به اين امر، اهتمام و جدّيّت داشته باشند. در قسمتی از فرمايشات خود چنين آورده اند:

«وَاِن کُنتَ مِن اَهلِ الغَفلَةِ وَالاِعراضِ عَنهُ، فَوا اَسَفا عَلَيک قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ (21) (وَمَن اَعرَضَ عَن ذِکری فَِاِنَّ لَهُ مَعيشَةً ضَنکاً وَ نَحشُرُهُ يَومَ القِيامَةِ اَعمی \* قالَ رَبِّ لَمِ حَشَرتَنی اَعمی وَ قَد کُنتُ بَصيرا \* قالَ کَذلِکَ اَتَتکَ آياتُنا فَنَسيتَها وَ کَذلِکَ اليَومَ تُنسي).» (22)

و اگر از اهل غفلت و اعراض از آن سرور باشی، جای تأسّف است. خدای عزّوجلّ فرموده: «و هر کس از ذکرمن اعراض کند، همانا برای او معيشت تنگی خواهد بود و روز قيامت، او را نابينا محشور خواهيم ساخت.

(درآن حال) گويد: پروردگارا! چرا نابينايم محشور فرمودی، در حالی که من در دنيا بينا بودم؟! (خداوند) فرمايد: اين چنين آيات ما بر تو رسيد، پس تو آنها را از ياد بردی و غفلت کردی، و همين طور امروز تو فراموش مي شوي» (23)

در حديث آمده است که منظور از آيات، در آيی شريفی سوری طه، ائمّه معصومين عليهم‌السلام هستند. امام صادق عليه‌السلام فرموده اند:

«الآيات،ائمة عليهم‌السلام» (24) مراد از آيات، ائمه عليه‌السلام هستند.

اگر کسی امامان خود را در دنيا فراموش کند، روز قيامت خودش از ياد مي رود، و نابينا محشور مي شود. صاحب مکيال در ادامه مي فرمايند:

کدام سختی و تنگی، از تاريکيِ غفلت و نادانی بدتر است؟ و کدام حسرت، از کوری روز قيامت بزرگتر!؟ و کدامين بيم و وحشت، از آن پشيمانی زشت تر و کوبنده تر؟ چه مصيبت بزرگ و دردناکي!!پس شتاب کن، شتاب، برای خلاصيِ خودت و آزاد سازی گردنت. (25)

برای رهايی از اين ندامت و مصيبتِ دنيوی و اخروی، چه راهی وجود دارد؟ چگونه مي توان از «معيشت ضَنک» در دنيا و کوريِ قيامت نجات يافت؟ مرحوم صاحب مکيال خود توصيه مي کنند که: و اين حاصل نمي گردد مگر با ياد مولايت، تا در دنيا و آخرت، دستت را بگيرد، که خدای تبارک و تعالی شأنه مي فرمايد:

(يَومَ نَدعُو کُلَّ اُناسٍ بِامامِهِم) روزی که هرمردمی را با امامشان مي خوانيم (26).

«فَکُن - وَفَّقَکَ اللهُ تَعالی مِمَّن تَذکُرُ اِمامَهُ لِيَذکُرَهُ» (27) پس تو- که خدای تعالی توفيقت دهد - در زمری کسانی باش که امام خود را ياد مي کنند، تا اوهم تو را ياد کند.

تنها راه نجات از هلاکت، تمسّک به عنايت امام زمان عليه‌السلام است. اگر شيعه، به داشتن چنين ملجأ و پناهگاهی افتخار مي کند، چرا به سراغ آن نمي رود؟! پس بايد دست به دستان مبارکِ آن حضرت داد تا انسان را در دنيا و آخرت نجات دهد، و او را در روز قيامت در زمری پيروان خويش قراردهد.

امّا متأسّفانه نه تنها جاهلان نسبت به امامت بلکه حتّی کسانی که نسبت به اهمّيّت اين موضوع آگاهی دارند، باز هم در حدّ شايانِ توجّه، از مولای خويش ياد نمي کنند، و کوتاهی آنها در انجام وظيفه خويش، سبب محروميت عده ديگری از آشنايی با امام عليه‌السلام شده است و اين امر ياد امام زمان عليه‌السلام را در جامعه، به تدريج محو مي سازد.

امام جواد عليه‌السلام در حديثی ضمن معرفی جانشينان خويش به مسئله «موت ذکر» امام زمان عليه‌السلام اشاره کرده اند:

«امام بعد از من، پسرم علی است. امر او، امر من است. و سخن او، سخن من، و اطاعت از او اطاعت از من است و امام پس از او پسرش حسن است امر او امر پدرش و سخن او سخن پدرش، و اطاعت از او اطاعت از پدرش مي باشد.

سپس سکوت فرمود. عرض کردم: ای پسر رسول خدا! پس امام بعد از حسن کيست؟ حضرت گريه شديدی کردند، سپس فرمودند:

«اِنَّ مَن بَعدَ الحَسَنِ ابنُهَ القائِمُ بِالحَقِّ الُمُنتَظَرُ. فَقُلتُ لَهُ:يَابنَ رَسُولِ اللَهِ لِمَ سُمِّيَ القائِمَ؟ قالَ عَلَيهِ السَّلامُ: لِاَنَّهُ يَقُومُ بَعدَ مَوتِ ذِکرِهِ، وَ ارتِدادِ اَکثَرِ القائِلينَ بِاِمامَتِهِ» (28)

بعد از حسن پسرش، قائم به حق، و همان شخصی است که انتظار او را مي کشند. عرضه داشتم: ای پسر رسول خدا! چرا ايشان « قائم » ناميده شده اند؟ فرمود: زيرا او زمانی قيام مي کندکه يادش مرده است، و اکثر معتقدين به امامت وی، از عقيده خود بازگشته اند.»

مردن و از بين رفتن ذکر امام عليه‌السلام چگونه است؟ هر نعمتی اگر متناسب با ويژگي ها و ارزش خود در ظرف و زمينه مناسب و شايسته از او ياد نشود، در حقيقت ذکرش مرده است. با مروری بر مسئله «ذکر» درباره صفت «پدر دلسوز» و «مادر نيکوکار » ديديم که چگونه در ذکر امام زمان عليه‌السلام از اين جهت کوتاهی مي شود، و عده بسيار بسيار اندک هم - آن چنان که بايد - از مولای خويش ياد نمي کنند.

از طرفی اقليت شيعه نيز، در حدّ عميق و شايسته آن، از اوصاف امامشان آگاهی ندارند. و لذا حقوق ايشان را درست نمي شنا سند. از طرف ديگر، اکثريّت مردم زمين هم اصلاً امام شناس نيستند تا بخواهند به زنده نگه داشتن ذکر ايشان بپردازند. پس به راستی مي توان گفت: که ذکرامام عليه‌السلام در دنيای امروزه مرده است.

چقدر مرتکب کوتاه بينی شده ايم اگر برگذاری چند مراسم مربوط به نيمه شعبان و اندکی چراغانی و پوستر و... را دليل بر زنده بودن يادشان در روی زمين بدانيم. ياد امام عليه‌السلام بايد متناسب با مقام و منزلت ايشان و زمينه ها و مناسبت های مختلف با همه انواع و اقسامش باشد. در غير اين صورت، هر عقل سليمی چنين مولايی را «از ياد رفته و غريب» مي داند.

به هر حال نبايد بپنداريم که «موت ذکر» امام زمان عليه‌السلام، به اين است که هيچ کس تولد ايشان را جشن نگيرد و به ياد ايشان نُقل و شيرينی پخش نشود. البته هيچ کس ترديد ندارد که برپايی همين مراسم و مجالس - گرچه يک بار در سال - لازم است، ولی کيست که درباره اوج مقام و فضائل حضرت بقية الله ارواحنا فداه، اندکی از بسيار بداند، و با قطره ای از دريای حقوق حقه حضرتش - که بر عهده ما است - آشنا باشد آن گاه اين مجالس يک بار در سال را برای تذکر و يادآوری نسبت به حضرتش کافی بداند؟

بايد با ديد عميق تر و وسيع تر به مساله نگريست، بايد ديد اعتقاد صحيح نسبت به امام زمان عليه‌السلام در کل جامعه به چه صورت است. متفکران و انديشمندان در اين باره چه اندازه روشن هستند؟ و چقدر در زمينه معرفی ايشان تلاش مي کنند؟ با چه دقت نظر و عمق مساله مهدويت توجه مي شود؟

برای معرفی صحيح امام عليه‌السلام چه تعداد جزوه و کتاب و نشريه منتشر مي شود؟ چند درصد از کسانی که نيمه شعبان در جشن ميلاد آن حضرت شرکت مي کنند، با وظايف خود نسبت به ايشان آشنا هستند؟ جامعه دوستداران حضرت بقيه الله ارواحنافداء، تا چه اندازه برای تربيت نسلی مهدوی و منتظر حضرتش مي کوشند؟

برای رسيدن از جامعه موجود به جامعه موعود، چه کرده ايم؟ برای آشنا ساختن جهانيان - که همه، رعيت حجت خدا هستند و بر سر خوان احسان او نشسته اند - با وليّ نعمت خود چه تدبيری انديشيده ايم؟ آيا عواقب کفران نعمت - آن هم چنين نعمتی والا و بي مانند- را مي دانيم؟ آيا در فکر رهايی از عواقب اين ناسپاسی هستيم؟

اگر همه اين ها در حدّ مناسب و شايسته ای وجود داشته باشد، ياد حضرتش در جامعه زنده مي ماند. ولی متأسّفانه فرمايش امام جواد عليه‌السلام در حق حضرت مهدی عليه‌السلام صادق است. همين غربت جانسوز، قلب امام جواد و ديگر ائمه عليهم‌السلام را به درد آورده، و چشم هايشان را اشکبار کرده است.

خدايا به غربت آن محبوب پنهانی رحم کن و هر چه زودتر، جهان را به ظهورش نورانی بگردان.

فصل سوم: امام فرونهاده

## معنای سوم غريب

يکی ديگر از معانی غريب، «فرو نهاده» يا «وانهاده» يا «واگذاشته» است. فرو نهاده به کسی گفته مي شود که مهجور و متروک و معطّل، باقی مانده باشد. «مهجور» کسی است که او را کنار گذاشته باشند. متروک يعنی ترک شده، و معطّل هم به معنی تعطيل شده است «تعطيل» در مقابل استفاده و بهره بردن است، و معطّل به چيزی گفته که در جهت هدفی که برای آن وضع شده از آن استفاده نشود.

اگر «معطّل» صفت شخص باشد، چنين شخصی غريب افتاده است. اين معنای غربت، ممکن است فرع بر عدم شناخت، يا فراموش کردن، و يا ناشی از کوتاهی کردنِ ديگران در حقّ شخص باشد.

عالِمی را در نظر بگيريد که در يک رشتی علمی متخصّص است. اين عالِم در دو حالت ممکن است فرو نهاده شود، و در نتيجه غريب افتد.

حالت اوّل اين که در موقعيّتی قرار بگيرد که اطرافيان او را نشناسند و از تخصّص او خبر نداشته باشند. طبيعتاً به دليل نشناختن او از او بهری علمی نمي برند. حتّی هنگام رويارويی با مشکلی که به علم او نياز دارند، به او مراجعه نمي کنند. زيرا نمي دانند چه گوهری در اختيار دارند. لذا از آن دانشمند، استفاده نمي شود، و او مهجور و متروک باقی مي ماند.

در «حالت دوم» آن عالِم شناخته شده است و اطرافيان نسبت به علم و تخصّص او معرفت لازم را دارند، ولی در بهره بردن از او کوتاهی کرده و به او مراجعه نمي کنند، و بدين گونه وی را معطّل و متروک مي گذارند. در هر دو حالت، اين عالِم - دانسته و يا ندانسته - «غريب» واقع مي شود.

پزشکی ماهر در نظر بگيريد که در يک منطقه مي تواند بسياری از مشکلات مردم را حل کند، امّا مورد مراجعه قرار نگيرد. او مي تواند مشکل گشايِ بيماران باشد، امّا اگر به او مراجعه نشود، غريب مي افتد. اين غربت پزشک، يا ناشی از عدم شناخت اوست، يا فراموش شدن او، و يا کوتاهی کردن به مراجعه به او. در هر صورت هر کس که مطب اين پزشک را خالی ببيند، برای غربت او متأثّر مي شود.

اين معنای غربت - که ناشی از مهجور و متروک و معطّل ماندن شخص است - کاملاً به شکر عملی مربوط مي شود، چرا که شُکر عملی نسبت به هر نعمتی، استفادی مناسب از آن است و اگر نعمتی فرو نهاده شود، معلوم است که مورد بهره برداری شايسته قرار نگرفته است.

## مهجور بودن امام عصر عليه‌السلام

شُکر عملی نسبت به بزرگترين نعمت خدا - يعنی وجود مقدس امام عصر عليه‌السلام - بهره بردن از ايشان است در مسيری که خداوند معيّن فرموده است. بنابراين شکرِ عمليِ نعمت امام عصر عليه‌السلام به اين است که انسان ها نسبت به هر وصفی از اوصاف حضرتش، وظيفی خود را انجام داده و حقّ آن را ادا کنند، در غير اين صورت، کفران نعمت صورت گرفته و امام عليه‌السلام غريب مي ماند.

## علم مصبوب

امام زمان عليه‌السلام «علم مصبوب» است. شُکر عمليِ اين کمال، آن است که هر کس دنبال کسب علم مي رود، به عنوان سر چشمه و منبع علم، به ايشان رجوع کند و هنگام درس گرفتن از استاد و مطالعه و تحقيق همی افراد را واسطه هايی بداند که به برکت امام عليه‌السلام، از وساطت آنها بهره مند مي شود، يعنی در هر پيشرفت علمی، خود را مديون توجّهات و عنايات امام عليه‌السلام بداند.

امّا آيا در عمل چنين است؟ آيا مردم، عملاً با امام زمان عليه‌السلام رفتار شايستی «علم مصبوب» مي کنند، يا اين که حضرتش از اين جهت، مهجور و متروک مي باشند؟

اکثر قريب به اتّفاقِ مردم، اصلاً نمي دانند نعمت «علم مصبوب» در عالم وجود دارد و به همين دليل به ايشان مراجعه نمي کنند. پس مهجوريّت و متروکِ بودن امام عليه‌السلام برای اين اکثريّت، به دليل عدمِ معرفت آنها است. ولی برای اهل معرفت جطور؟ آنها مي دانند امامشان علم مصبوب است.

و اگر از آنها سؤال شود، به اين واقعيّت اذعان مي کنند، امّا آيا حقّ اين صفتِ امام عليه‌السلام را ادا مي کنند؟ يا اين که در عمل کوتاهی کرده، و آن شأنی را که شايسته است، برای ايشان قائل نمي شوند؟ واقعيّت اين است که با توجّه به آنچه در فصل اوّل از هين بخش تحت عنوان «بي اعتقادی به امام عليه‌السلام و راه نجات از آن» بيان شد، بايد بگوئيم: متأسّفانه امام زمان عليه‌السلام برای اهل معرفت هم مهجور بوده و حقّ «علم مصبوب» بودن ايشان در عمل ادا نمي گردد. (29)

## کشتی نجات

اگر امام عليه‌السلام را کشتی نجات مي دانيم، بايد هنگام برخورد با گرفتاري های مادّی يا معنوی و روحی پيش از ايشان، بر هيچ کس تکيه و اعتماد نکنيم.

امّا وضع فعلی ما چگونه است؟ جوانان ما دچار مشکلات اساسی در دينداری هستند، امّا چند درصد کسانی که اهل دردند و مشکل را مي فهمند، راه حلّ آن را آشنايی و معرفت بيشتر جوان با امام زمان عليه‌السلام و انجام وظيفه در قبال آن حضرت مي دانند؟

چه تعداد از صاحب نظرانِ مسائل تربيتی، راه حلّ مشکلات جوانان را در معرفت عميق ايشان نسبت به امام عصر عليه‌السلام و آشنا شدن آنها به مکتب تربيتی اهل بيت عليهم‌السلام و عمل به وظايف خود در قبال ايشان مي دانند و به اين امر توصيه و تشويق مي کنند؟

خدای مهربان، سفينی نجاتی برای اين امّت قرار داده است که از ديدگان مردم غايب است، ولی در حال غيبت هم مي تواند هر غريقی را نجات دهد. سؤال، اين است: چند درصد از کسانی که در معرض غرق شدن هستند، واقعاً به اين کشتی مراجعه مي کنند؟

کسی که در حال غرق شدن است، به محض ديدن يک کشتی، به هر قيمتی که باشد، خودش را به آن مي رساند. ولی اکثر مردم - حتّی شيعيان - امام زمان عليه‌السلام خود را به اين صفت نمي شناسند. وعدی بسيار اندکی هم که از اين ويژگيِ امام عليه‌السلام آگاهی دارند، - چنان که بايد و شايد - به ايشان مراجعه نمي کنند.

بنابراين در عمل، شکر اين نعمت - در خور ارزش آن - ادا نمي شود و امام عصر عليه‌السلام از اين جهت مهجور است، و معطّل و متروک مانده است.

## ريشه ی هر خير

ويژگی ديگر امام عليه‌السلام «اَصلُ کُلِّ خَيرٍ» است. در بخش قبل ديديم که امام صادق عليه‌السلام فرموده اند:

«نَحنُ اَصلُ کُلِّ خَيرٍ» (30) ما ريشی هر نيکی هستيم.

آيا به اين کلام امام عليه‌السلام اعتقاد داريم يا نه؟ آيا در عمل، رفتار متناسب با اين عقيده در ما وجود دارد؟ اگر ايشان را حقيقتاً اصل هر خيری مي دانيم، بايد در عمل برای کسب خيرات، بيش از هر چيز و پيش از هر کاری، به امام زمان عليه‌السلام مراجعه کنيم، امّا آيا واقعاً اين گونه است؟

اگر خير دنيوی مي خواهيم، مثلاً رفاه و آرامش و امکانات مادّی و... طلب مي کنيم، بايد به دنبال ايشان برويم و در تقويت رابطی خود با آن حضرت - از طريق عمل به احکام دين - بکوشيم اگر خير معنوی - مانند تقوی، توحيد و معرفت امام عليه‌السلام - مي خواهيم، باز هم بايد به سراغ خود حضرت برويم.

امّا با کمال تأسّف مي بينيم که به حضرت بقيّة الله ارواحنا فداه، - آن طور که شايسته است - نه در مسائل مادّی مراجعه مي شود، نه در مسائل معنوي.

چند درصد مردم برای رسيدن به توحيد واقعی، از باب امام عصر عليه‌السلام وارد مي شوند؟! و چقدر مي کوشند که معرفت خود را نسبت به امام خويش بالا ببرند؟ آيا برای کسب توحيد - به همان ميزان که به سخنان اهل فلسفه و عرفان و دانشمندانِ غير شيعه رجوع مي شود - به معارفِ گهر بار اهل بيت عليهم‌السلام بها داده مي شود؟!

حقِّ نعمتِ «اَصلُ کُلّ خَير»، وقتی ادا مي شود که انسان به راستی امام عصر عليه‌السلام را همی خيرات بداند، و از اين سرچشمی پر فيض، بهره گيرد. اگر از اين منبع خيرات استفادی مناسب و شايسته نشود، حقّ آن در عمل ادا نشده است.

پس کاملاً روشن است که امام زمان عليه‌السلام در اين وصف نيز مهجور و متروک باقی مانده، و غريب و مکفور هستند.

## آب شيرين و گوارا

امام رضا عليه‌السلام فرموده اند:

«الإِِمامُ الماءُ العَذبُ عَلَی الظَّماءِ» (31) امام، آب شيرين در وقت تشنگی است.

آيا انسان ها از اين آب شيرين استفادی کافی مي کنند؟ آيا حقّ اين نعمت - آن طور که بايد - ادا مي شود؟ آيا شُکر عملی اين نعمت را به جای مي آوريم؟

حقّ اين نعمت، وقتی ادا مي شود که تشنگان برای رفع تشنگي، از آن آب شيرين استفاده کنند، نه اين که آن را رها کرده و بخواهند با هر آب تلخ و شوری رفع عطش کنند. از بهترين مصاديق آن، تشنگی در مسائل اعتقادی است. چند درصد از شيعيان، برای رفع اين عطش، سراغ امام عليه‌السلام و احاديث ايشان مي روند؟ آيا برای احاديث ائمه عليهم‌السلام شأن مناسبی قائل هستند؟

و يا اين که گفتار متکلّمان غير مسلمان يا دانشمندانِ ضدّ شيعه را مبنای «دين شناسي» قرار مي دهند؟ اين امر مورد ابتلاء متفکّرين و دانشمندانِ جامعه است نه مردم عادي. و متأسّفانه آن ها در عمل، بهای لازم را به سخنانِ گهر بار اهل بيت عليهم‌السلام نمي دهند.

اگر چنين است، پس شُکر نعمتِ اين آب شيرين و گوارا چگونه ادا مي شود؟ آيا امام عليه‌السلام در اين صفت خويش، مهجور و متروک و معطّل باقی نمانده است؟!

## شاهد بر امّت

در بخش پيشين دربای وصف شاهد و گواه بودن امام عليه‌السلام، به مناسبت سخن گفتيم. کسی که امام عصر عليهم‌السلام را «شاهد» مي داند، در عمل بايد به اين ملتزم باشد. او وظيفه دارد که برای ايشان حدّاقلّ شأنِ يک شاهد عادی را قائل باشد، و در عمل، به عقيدی خود ترتيب اثر دهد.

فرض کنيد در حضور دوستِ خدا ترس ِخود هستيد، که موقعيّت شما نزد او، برايتان مهمّ است و نزد او آبرو داريد. شما در منظر و محضر او چگونه عمل مي کنيد؟ احتمالاً از انجام خيلی کارها منصرف مي شويد، حتّی بعضی از کارهای مباح که ممکن است در حالت عادی انجام دهيد، گاهی حتّی اگر کودکی هم شاهد ما باشد نحوی رفتار ما تغيير مي يابد.

اگر آبرو داری نزدِ يک دوست برای ما مهم است و عمل ما اثر دارد، دقّت کنيم که آيا آبرو داشتن ما نزد امام زمان عليه‌السلام هم همين قدر مهمّ است؟! وقتی معتقديم که امام زمان عليه‌السلام ما را مي بيند و کارهای ما به ايشان عرضه مي شود، اين اعتقاد چقدر در عمل ما اثر دارد؟

آيا ما را از ارتکابِ کاری که آبرويمان را نزد ايشان به خطر مي اندازد، باز مي دارد واقعيّت اين است که هر اندازه در عمل از انجام معاصی خودداری نکنيم، و به فکر حفظ آبروی خود نزد امام عصر عليه‌السلام نباشيم، مرتکبِ کوتاهی در شُکر عملی شده ايم، و وظيفی خود را نسبت به ايشان ادا نکرده ايم، و به همين ميزان، امام عصر عليه‌السلام برای ما متروک و غريب افتاده اند.

امام زمان عليه‌السلام در عمل نزد محبّان حضرتش هم به طور نسبی مهجور و متروک هستند و هر کدام از اهل معرفت - به ميزانی که در اداء شُکر عملی مناسب با شأن ايشان کوتاهی کنند - حضرت را غريب قرار داده اند.

## رفيق مونس

شُکر عمليِ يک رفيق و همدمِ دلسوز، وقتی ادا مي شود که انسان با او انس بگيرد، رفاقت خوبی با او داشته باشد به راحتی او را از دست ندهد او را از خود نرنجاند، و خلاصه هر چه رفاقت او را محکم تر مي سازد انجام دهد. به علاوه از هر چه در دوستی با او تأثير منفی مي گذارد، خودداری کند و... امام عليه‌السلام نيز انيس رفيق است، همان طور که امام رضا عليه‌السلام فرموده اند:

«اَلامِامُ... الأَنيسُ الرَّفيقُ» (32)

پس بايد حقّ رفاقت ايشان ادا شود چرا که رفاقت، دو طرفه است نه يک طرفه. ما بايد مونس خوبی برای ايشان باشيم. و همان گونه که ايشان - در عين بی نيازی از ما و در اوج عظمت - از ما ياد مي کنند، ما نيز - در شدّت نياز پيوسته و احتياج مبرم - بايد از ايشان ياد کنيم.

آن حضرت ارواحنا له الفداء فرموده اند:

«انا غير مهملين لمراعا تکم ولا ناسين لذکر کم» (33)

ما، در رسيدگی و مراقبت از شما کوتاهی نکرده، و ياد شما را فراموش نمي کنيم.

اگر ما بدانيم که دوست دلسوزی هر روز به ياد ما است، اگر ما با او تماس نگيريم او با ما ارتباط برقرار مي کند، و اگر ما از او سراغ نگيريم و حال او را نپرسيم، او سراغ ما را مي گيرد و از حال ما پرس و جو مي کند، اگر مسافرت هم برود ما را فراموش نمي کند و از ما خبر مي گيرد.

طبيعی است که ما هم پيوسته و مرتّب از او ياد کرده و دعاگوی او مي شويم، مکرّر برايش نامه مي نويسيم و او را به مجالس خود دعوت مي کنيم و...

اگر ما واقعاً اين گونه با امام زمان عليه‌السلام انس بگيريم، زندگی فردی و جمعی ما به گونه ديگری مي شود، متفاوت با آنچه که اکنون هست. ولی متأسّفانه مي بينيم که حتّی در جامعی شيعه هم امام زمان عليه‌السلام - آن چنان که شايسته است - در زندگيِ رعيّت و امّت خود نقش اساسی ندارند، تا آنجا که مي توان ادّعا کرد که از متن زندگی افراد حذف شده اند.

با اين همه، آن حضرت، بزرگوارانه، انس خود را به طور يک طرفه با شيعيان خويش برقرار نگاه داشته اند و اگر آن ها به ياد امام زمانشان عليه‌السلام نيستند ايشان به ياد آن ها هستند.

اگر آن ها با حضرت مهدی عليه‌السلام رفاقت نمي کنند، حضرت با آنها رفيق هستند. کجا در عالم، چنين دوستی پيدا مي شود که سال های سال به طور يک طرفه با ديگری رفاقت کند، در حالی که هيچ نيازی هم به او ندارد! امّا چقدر جای تأسّف دارد که شکر اين رفيق و مونس عزيز گزارده نمي شود، و باز هم مهجور و متروک قرار داده مي شود! خدايا ما را ببخش!

## پدر دلسوز

شُکر عملی پدر دلسوز چه زمانی ادا مي شود؟! همان رفتاری که با پدر دلسوز و مادر نيکوکار خويش داريم - بلکه بالاتر از آن - بايد با امام زمان عليه‌السلام داشته باشيم.

در غير اين صورت، حقّ ايشان را ادا نکرده ايم و در انجام شُکر عملی کوتاهی نموده ايم، و اين پدر دلسوز و مادر نيکوکار را فرو نهاده ايم.

در فصل سوم همين بخش، ديديم که رفتار ما شيعيان نسبت به امام عصر عليه‌السلام چقدر با رفتار ما نسبت به پدر و مادر مهربان، تفاوت مي کند. و همين مقدار برای اثبات مهجور و غريب بودنِ آن حضرت کافی است.

اين ها مثال هايی بود برای روشن شدنِ اين که حقّ شُکر امام عليه‌السلام در اين اوصاف ادا نمي شود. وقتی حقّ امام عليه‌السلام ادا مي شود که حقّ تک تک اوصاف ايشان ادا شود، زيرا اعتقاد به هر يک از صفات امام عليه‌السلام وظيفی خاصی بر عهدی انسان مي گذارد.

تنها در صورتی حقّ آن نعمت ادا مي شود که انسان آن وظيفه را انجام دهد. در غير اين صورت، امام عصر عليه‌السلام از آن حيث مکفور مي ماند و از همين حيث، ايشان غريب مي افتند.

با نگاهی به جامعی خود، مي توانيم ببينم که چند درصد از دوستان امام زمان عليه‌السلام نسبت به اوصاف ايشان، در عمل وظيفی خود را انجام مي دهند. و با بررسی در اين امر، به اين نتيجه مي رسيم امام عليه‌السلام در ميان دوستان خويش هم غريب هستند.

از کسانی که اصلاً امام زمان عليه‌السلام را نمي شناسند، هيچ انتظاری نيست، چرا که آنها معرفت ندارند، و لذا با قلب و زبان و عمل، شاکر اين نعمت نيستند. امّا به هر حال امام زمان عليه‌السلام برای آن ها غريب و مهجور است، چون نمي دانند که بايد به ايشان مراجعه کنند و امام عليه‌السلام را معطّل و متروک مي گذارند.

نتيجه اين که امام زمان عليه‌السلام در ميان کسانی که ايشان را نمي شناسند و حتّی عدّی بسيار قليلی که ايشان را مي شناسند به هر حال مهجور و غريب است.

## مقايسه ی «بئرمعطّله» با «ماء معين»

دلايل نقلی نيز، اين شهود تجربی را تأييد مي کنند. در قرآن کريم آمده است:

(فَکَأَ يِّن مِن قَريَيٍ اَهلَکناها وَ هِيَ ظالِمَةٌ فَهِيَ خاوِيَةٌ عَلی عُروُشِها وَ بِئرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصرٍ مَشيدٍ) (34)

چه بسيار آبادي هايی را که (اهل آنها) ستمکار بودند، هلاک کرديم. پس ديوارها روی پايه هايشان خراب شد، و چاه ها بدون استفاده و قصرهای مرتفع خالی ماند.

محل بحث ما آخر آيه است که خدای متعال فرموده است: چه بسيار چاه هايی که بدون استفاده باقی ماند. چاه را زمانی معطّله مي نامند که قابل استفاده و بهره برداری باشد، و بتوان از آن آب بيرون کشيد، ولی اکنون متروکه شده و ديگر از آن آب استخراج نمي شود.

«قَصرمَشيد» به قصر مجلّل و مرتفعی گفته مي شود که اکنون خالی از سکنه باقی مانده است. در آيه به اين مطلب اشاره شده که ما وقتی اهل آبادي ها را هلاک کرديم، چاه های آنها بدون استفاده شد و قصرهايشان خالی ماند با مراجعه به اهل بيت عليهم‌السلام مي بينبم که در تفسير «بئرمعطّله» فرموده اند:

«کَم مِن عالِمٍ لا يُرجَعُ اِلَيهِ ولا يُنتَفَعُ بِعِلمِهِ» (35)

چه بسيار عالِمی که کسی به او مراجعه نمي کند، و از علم او بهره نمي برند.

عالِم، به چاه آب تشبيه شده که از آن مادّی حيات استخراج مي شود. و مراد از معطّل و بدون استفاده ماندنِ چاه آب، مراجعه نشدن به عالِم و بهره نبردن ازعلم اوست.

امامان عليه‌السلام، عالِمانی هستند که به ايشان - در خور شأن و مقامشان - مراجعه نشده است و از علم ايشان استفادی کامل و صحيح نمي گردد. امام زمان عليه‌السلام نيز در زمان ما «بئرمعطّله» است.

از امام ابوالحسن موسی بن جعفر عليه‌السلام نقل شده است:

«اَلبِئرُ المُعَطَّلةُ الاِمامُ الصّامِتُ، و القَصرُ المَشيدُ الاِمامُ النّاطِقُ» (36) «چاه معطّل»، امام ساکت، و «قصرمشيد»، امام ناطق است.

شايد علّت تشبيه امام ناطق به قصرمشيد، اين باشد که قصر مشيد، مرتفع است، و شکوه و عظمتش نمايان است، و با وجود اين خالی گذاشته مي شود. امّا بئرمعطّله، چه بسا اصلاً وجودش مورد توجّه قرار نگيرد و شناخته نشود.

«امام صامت» امامی است که - به امر خدا و حکمت الهی - از اظهار و مطرح کردن خود پرهيز مي کند، همی امامان ما عليهم‌السلام شرايطی داشتند که در برخی زمان ها ساکت بوده اند.

در زمان غيبت نيز، از مصاديق بارز امام صامت، حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه الشريف مي باشند، و لذا به ايشان اطلاق «بئرمعطّله» مي شود. انشاءالله پس از ظهور، «قصرمَشيد» بودنِ حضرت را خواهيم ديد، که در آن زمان عظمت و شکوه ايشان آشکار مي شود، انشاءالله.

در تفسير علی بن ابراهيم قمّی آمده است:

«اَمّا قَولُهُ عَزَّوَجَلَّ: (بِئرٍ مُعَطَّلَه وَ قَصرٍ مَشيدٍ) قالَ: هُوَ مَثَلٌ لِآلِ مُحََمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، قَولُهُ «بِئرِمُعَطَّلَةٍ»، هِيَ الَّتی لا يُستَقی مِنها، وَ هُوَ الاِمامُ الَّذی قَدغابَ فَلا يُقتَبَسُ مِنهُ العِلمُ. وَ «القَصرُالمَشيدُ» هُوَ المُرتَفَعُ، وَ هُوَ مَثَلٌ لِاَميرِا لمُؤمِنينَ والاَئِمَّةِ عَلَيهِمُ السَلامُ» (37)

امّا قول خدای عزّوجلّ که فرموده: «بئر معطّله و قصر مشيد» فرموده اند: اين

آيه، مَثَل آل محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است. «بئرمعطّله» چاهی است که از آن آب کشيده نمي شود، و او امام غائب است که از ايشان علمی اقتباس نمي شود. و «قصرمشيد» (يعنی بنايِ) مرتفع و بلند، مَثَلی برای اميرالمؤمنين و ائمه از فرزندان ايشان عليهم‌السلام می باشد.

هر يک از ائمی اطهار عليهم‌السلام زمانی داشته اند که در آن ساکت بوده اند و از علم آنها استفاده نمي شده است، ولی بارزترين مصداق «بئرمعطّله »، امام غائب است که متروک و معطّل - و در نتيجه غريب - باقی مانده است، درست مثل چاهی که پر از آب است، ولی هيچ تشنه ای برای کشيدن آب سراغ از آن نمي گيرد.

با توجّه به فراوانيِ آب چاه، تعداد افراد تشنه ای که برای رفع عطش به آن مراجعه مي کنند و نحوی استفادی مجموع - در مقايسه با آ نچه شايستی بهره برداری از امام عليه‌السلام است - بسيار کم و اندک شمار است، که مي توان گفت: اين چاه معطّل و بدون استفاده مانده است.

«قُل اَرَاَيتُم اِن اَصبَحَ ماؤُکَم غَوراً فَمَن يَأتيکُم بِماءٍ مَعينٍ» (38)

(ای پيامبر) بگو اگر ديديد آبی که در اختيار شما بود فرو رفت، چه کسی برای شما آبِ آشکار مي آورد؟!

در معنای «ماءِمَعين» آمده است «الماءُ الظّاهِرُالجاري» (39) و معنای سهولت را هم برای آن ذکر کرده اند. (40) در مجموع مي توان گفت: «ماءِمَعين» به آب جاری گفته مي شود که بهره برداری از آن آسان است.

حال مقصود از «ماءِمَعين» چيست؟ ابوبصير نقل مي کند که امام باقر عليه‌السلام درباری همين آيه فرمود:

«هذِهِ نَزَلَت فی قائِمِ عَلَيهِ السَّلامُ، يَقول:اِن اَصبَحَ اِمامُکُم غائِباً عَنکُم لاتَدرُونَ اَينَ هَُوَ، فَمَن يأتيکُم بِاِمامٍ ظاهِرٍ، يأتيکُم بِأَ خبارِ السَّماءِ والأَرضِ وحَلالِ اللهِ - جَلَّ وَ عَزَّ - وَ حَرامِهِ؟ ثُمَّ قالَ: و الله ما جاءَ تأويلُ هذِهِ الآيهِ، وَ لا بُدَّ اَن يَجييءَ تأويلُها» (41)

اين آيه درباری قائم عليه‌السلام نازل شده است، مي فرمايد:

اگر امام شما غائب گردد و ندانيد که او کجاست، چه کسی برای شما امام آشکار مي آورد که اخبار آسمان و زمين و حلال و حرام خدای - جلّ و عزّ- را برای شما بياورد؟ سپس فرمود: قسم به خدا تأويل اين آيه هنوز نيامده است، ولی تأويل آن حتماً خواهد آمد.

امام باقر عليه‌السلام «ماءِمَعين» را به امام ظاهر، و فرو رفتن آب در زمين را به غيبت امام عليه‌السلام تفسير کرده اند. و فرموده اند که اگر امام شما غائب شود و اين سرچشمی همی برکات در ميان شما نباشد، کسی (جز خدای تعالي) نمي تواند برای شما امام آشکار بياورد که اخبار وحی را به شما برساند، پس بايد از امام غائب استفاده کنيد.

بنابر اين اگر آب جاری و سهل الوصولی در اختيار نباشد، مردم برای دستيابی به آب، بايد تحمّل سختي ها کنند، و با ظرف از چاه آب بيرون آورند. و چون اين کار، کار آسانی نيست، کمتر کسی به آن تن مي دهد. و لذا اين چاه در زمان غيبت، بدون استفادی مناسب و به صورت معطّل باقی مي ماند.

مرحوم علّامه ميرزا حسين نوری در کتاب ارزشمند «نجم الثاقب» در اين باره به مطلب جالبی توجّه کرده اند. عين عبارت ايشان چنين است:

مخفی نماند که چون در ايّام ظهور، مردم از اين سرچشمی فيض ربّانی به سهل و آسانی استفاضه کنند و بهره ببرند، تشنه ای که در کنار نهر جاريِ گوارايی باشد که جز اعتراف حالت منتظره نداشته باشد، لهذا از آن جناب، تعبير فرمودند به «ماءِ مَعين» (42)

امام ظاهر، مانند «ماءِ مَعين»، به آسانی در دسترس مردم است، که برای دستيابی به اين آب جاری، احتياجی به کندنِ زمين و حفر چاه نيست. نهر گوارايی است که روی زمين مي رود و هر کس آن را ببيند مي تواند به راحتی از آن استفاده کند و به محض ديدن به گوارايی آن اعتراف مي کند؛ امّا اگر امام عليه‌السلام، ظاهر نباشد، وضعيّت چنين نيست.

مرحوم محدث نوری قدس الله سره مي افزايد:

«در ايّام غيبت که لطف خاص حق ازخلق برداشته شده - به علت سوء کردارشان - بايد با رنج و تعب و عجز و لابه و تضرّع و انابه، از آن جانب فيضی به دست آورد و خيری گرفت و علمی آموخت، مانند تشنه ای که بخواهد از چاه عميق، تنها به آلات و اسبابی که بايد به زحمت به دست آورد، آبی کشد و آتشی فرو نشاند.

لهذا تعبير فرمودند از آن حضرت به «بئرمعطّله» (43)»

از «بئر معطّله» مي توان استفاده کرد، ولی بهره گيری از آن، به راحتی «ماءمَعين» نيست، چون بايد به سختی و به واسطی اسباب و ادوات از چاه کشيد. امام غائب عليه‌السلام مانند نهر جاری نيست که همه آن را ببينند و به راحتی از آن استفاده کنند.

بلکه در زمان غيبت، استفاده از وجود مقدّس امام عليه‌السلام به زحمت و استغاثه و تضرّع نياز دارد، تا بتوان از فيض ايشان بهره برد، چون زمان غيبت، هنگام امتحان است و افراد در ميزان و نحوی استفاده از همين «بئر»، مورد آزمايش قرار مي گيرند.

متأسّفانه مي بينيم که اين «بئر»، معطّله و متروکه باقی مانده است، عدّی بسيار زيادی، اصلاً از وجود آن آگاه نيستند. تعداد بسيار ديگری، فقط اسمی از امام غائب شنيده اند، ولی هيچ گاه درصدد بهره برداريِ صحيح و مناسب از ايشان بر نيامده اند.

در اين ميان، تنها عدّی بسيار بسيار کمی هستند که با زاری، تضرّع، عجز و لابه، دلو به اين چاه انداخته اند، و با قلبی دردناک از آن استفاده مي نمايند و همواره در دِل آرزو مي کنند که اين چشمی زلال آشکار شود، و الطاف و نعمت های آن بر زمين جاری گردد.

امام رضا عليه‌السلام در توصيف اين فتنه - که دامنگير مردم مصيبت زدی زمان غيبت مي شود - فرموده اند:

«لابُدَّ مِن فِتنَةٍ صَماّءَ صَيلَم، تَسقُطُ فيها کُلُّ بِطانَةٍ و َوَليجَةٍ، وَ ذلِکَ عِندَ فِقدانِ الشّيَعةِ الثّالِثَ مِن وُلدی، يَکبی عَلَيهِ اَهلُ السَّماءِ و اَهلُ الاَرضِ وَکُلُّ حَرِ يِّ وَحَرّانٍ،وکُلُّ حَزينٍ لَهفانٍ» (44)

يک فتنی کور (خيلی مبهم و پيچيده) در راه است و ناگزير فرا مي رسد که هر خودی و دوست نزديکی را سرنگون مي کند. اين فتنه، زمانی است که شيعيان، سوّمين از فرزندان مرا گم مي کنند، که اهل آسمان و زمين و هر زن و مرد دلسوخته و هر غمگين و اندوهناکی، بر آن حضرت گريه می کند.

امام رضا عليه‌السلام از يک فتنه خبر مي هند. «فتنه» به معنای امتحانی است که انسان را مي فريبد، و هر کس ممکن است در مقابل آن فريب خورده و بلغزد. به علاوه در بيان دشواری اين امتحان، تصريح فرموده اند که اين فتنه، «صَماّ ء صَيلَم» است.

«صمّاء» به معنای «کر» و «صَيلَم» به معنای «شديد» است. يعنی اين امتحان، چنان سخت و نامعلوم است که دوستان و خواصّ را هم بر زمين مي زند و همه در معرض سقوط و انحراف قرار مي گيرند.

امام رضا عليه‌السلام اين زمان را هنگام گريه و زاريِ اهل آسمان و زمين دانسته اند، دوره ای که اهل درد، از گُم کردن امام زمانشان، غمگين و افسرده خاطر هستند، شادی و خوشحالی نمي بينند، چون غم امام غائب از دل ايشان بيرون نمي رود، زندگی آنها با غم و اندوه بر غيبت امام زمانشان عجين است، لذا در پيِ بسياری از خوشي های اهل دنيا نيستند، و در شادي ها و جشن ها، دلِ سوختی آنها التيام نمي يابد.

امام رضا عليه‌السلام سپس فرمودند:

«بِاَبی وَ اُمّی سَمِيُّ جَدّی، شَبيهی وشَبيهُ مُوسَی بنِ عِمرانَ عَلَيهِ السَّلامُ، عَلَيهِ جُيُوبُ النُّورِ، تَتَوَقَّدُ بِشُعاعِ ضِياءِ القُدسِ، کَم مِن حَرِيٍّ مُؤمِنَةٍ وَ کَم مِن مُؤمِنٍ متأَسِّفٍ حَيرانَ حَزينٍ، عِندَ فِقدانَ الماءِ المَعينِ، کَأَنّی بِهم آيِسٌ ماکانوا قَد نُودُوا نِداءً يُسمَعُ مِن بُعدٍ کَما يسَمعُ مِن قُربٍ، يِکُونُ رَحمَةً عَلَی الؤمِنينَ وَعذاباً عَلَی الکافِرينَ» (45)

پدر و مادرم فدای آن کس که هم نامِ جدّم است، شبيه من و شبيه حضرت موسی بن عمران عليه‌السلام است. نوری که ازشعاع نور قدسی روشنايی

مي گيرد، از او نمايان است. چه بسيارند زن ها و مردهای مؤمن که در گم کردن «ماء مَعين»، دلسوخته و اندوهناک و سرگردان و ناراحت هستند.گويی آنها را مي بينيم که در بدترين شرايط نوميدی هستند. (درهنگام ظهور) آن ها را صدا مي کنند با صدايی که از دور- همچون نزديک - شنيده مي شود، که اين ندا برای مؤمنان رحمت و برای کافران عذاب است.

اين وصفِ حالِ شيعی دلسوخته، هنگام گم کردن «ماءِ مَعين» است، و حزن و اندوهی که برای گم شدن اين آب گوارا دارد. درد ِشيعه اين است که اين ماءِمَعين چرا غائب شده است؟ چرا وقتی بخواهند ديگران را به سوی امام عصر عليه‌السلام متوجّه سازند، بايد نشانيِ «بئرمعطّله» را بدهند؟ چرا حضرتش در اين زمان قدرت و مُکنت ظاهری ندارد؟ و چرا شيعيانشان هم در وضعيّت نااميد کننده ای هستند؟

امّا در عين نااميدی، در زمانی که توقّع نمي رود و با محاسبات عادی قابل پيش بينی نيست، به صورت ناگهانی ندای ظهور سر مي دهند و ياران با وفای خويش را مي خوانند. اين ندای ملکوتی، دل های اندوهناک و سوختی مؤمنان را تسلّی مي بخشد، و سبب عذاب کافران مي گردد.

بار ديگر در حديث شريف دقّت کنيد. امام ابوالحسن الرضا عليه‌السلام - که خود حجّت معصوم خدا است - درباری حضرت بقية الله ارواحنا فداه مي فرمايد «پدر و مادرم فدای او» سخن در اين است که آيا ما انسان های عادی که امروز امّت و رعيّت اين امام بر حقّ هستيم، حاضر هستيم از عزيزترين عزيزانِ خود، در راه ولايت حضرتش بگذريم؟ امروز حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه، چند تن دوستدارِ دلسوخته دارد که اوصافِ بيان شده در اين حديث، درباری آنها صادق باشد؟

چنان امامِ معصوم عزيز بي همتا، با آن همه فضائل خدادادی در ميان ما هست، با اين همه تنهايی و بي ياوری، با اين نيازی که امّت به ايشان دارد، امّا از مراجعه به حضرتش خودداری مي شود.راستی، اگر بخواهيم در اين زمان، کسی را «غريب» بناميم، بجز اين حجّت بزرگوار الهی، کسی را مي يابيم؟.

## پی نوشت ها:

1 الّبته اين قاعدی کلی نيست که شخص لازم باشد هميشه مقدمات معرفت را خودش فراهم آورد تا خدا به او فضل نمايد. بلکه خداوند به هر کس که بخواهد فضل مي کند. چه بسا کسی هيچ يک از مقدمات را فراهم نکرده باشد و خدا به او معرفت امام عليه‌السلام - عطا فرمايد.

ولی آنچه مسلّم است اين که اگر فرد در برابر معرفتی که خدا به او عطا فرموده، تسليم باشد، بنابر وعدی الهی - که عين فضل اوست - به معرفتش افزوده مي گردد. برای تحقيق و مطالعه در همين زمينه و ملاحظی دلائل آن، به کتاب «گوهر قدسی معرفت» از همين نويسنده مراجعه کنيد.

2 «و َمَن جََحَدَ کُم کافِرٌ» (زيارت جامعی کبيره، مروی ازامام هادی عليه‌السلام - بحارالانوار 102/103.) اين مضمون در احاديث فراوان با الفاظ مختلف آمده است.

3 ينابيع الموّده، قندوزي/باب29/ص137.

4 برای آشنايی باتوضيح دقيق تر اين مطلب به کتاب معرفت امام عصر عليه‌السلام از همين نويسنده رجوع کنيد.

5 به عنوان نمونه مراجعه کنيد به کتاب ارزشمند«المراجعات» اثر عالم بزرگ شيعه مرحوم سيّد عبدالحسين شرف الدين عاملی که ترجمه آن بنام «رهبری امام علی عليه‌السلام» از ديدگاه قرآن و پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منتشرشده است.

6 خطبه207 نهج البلاغه فيض الاسلام.

7 مانند آيه 33 سوری احزاب: «انما يرُيدُ اللهُ....»

8 سوری نساء/آيه 43.

9 منابع اين حديث شريف در کتاب «فضائل الخمسه فی الصحاح السّتّه» ج1/ص399 تا 431 از منابع معتبر اهل سنت نقل شده است.

10 اصول کافي/کتاب الحجه/باب معرفت الامام و الردّ اليه/ح10.

11 بحار الانوار/ ج102 / ص112.

12 کمال الدين/باب31/ح8.

13 کمال الدين/ص 235 /باب 13/ح 3.

14 بحارالانوار/ج51/ص 150.

15 کمال الدين/ باب33/ح35.

16 اصول کافي/کتاب الحجة/ باب نادر جامع فی فضل الامام وصفاتة/ح1.

17 در آداب تربيت فرزندان، از پيامبراکرم صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده که پدر در هديه دادن به فرزندانش خوب است که دختر را بر پسر مقدّم دارد «لِيَبدَا بِالاِنُاثِ قَبلَ الذُّکوُرِ» بحارالانوار/ج 104/ص69.

18 بحارالانوار/ ج102/ ص108.

19 ابوبصير از امام باقر عليه اسلام نقل مي کند که آن حضرت، در ضمن بيان شباهتهای حضرت مهدی با برخی از انبيای سلف عليهم اسلام فرمود: «فی صاحِبِ هذَاالاَمرِ...سُنَّةٌ مِن يُوسُفَ...وَاَما من يُوسُف فالِسّجنُ والغَيبَةُ» (مال الدين /باب32/ح11.)

20 کمال الدين/باب/ح43.

21 سوره طه/آيات124-126.

22 مکيال المکارم/ج2/ص309.

23 ترجمی مکيال المکارم/ج2/ص442.

24 تفسيرکنز الدقائق /ج8/ص370.

25 مکيال المکارم /ج2/ص443.

26 همان مدرک.

27 مکيال المکارم/ج2/ص309.

28 کمال الدين/ باب 36 /ح3.

29 به منظورخودداری ازاطاله ی کلام، از تکرار آن مطلب در اينجا صرفنظر مي کنيم. ولی ازخوانندگان محترم درخواست مي شود که يک بار ديگر آن مطالب را مطالعه فرمايند، با اين توجّه که در آنجا بحث اعتقاد مطرح بود و اينجا سخن از عمل است.

30 روضه کافی /ص242 / ح 336.

31 اصول کافی /کتاب الحجّی /بابٌ نادِرٌ جامِعٌ فی فَضلِ الاِمامِ وصِفاتِهِ /ج1.

32 اصول کافي/کتاب الحجة/ باب نادرجامع فی فضل الامام وصفاته/ح1.

33 احتجاج طبرسي/ ج 2 / ص323.

34 سوره حجّ /آيه 45.

35 تفسير کنز الدقائق/ج9/ص113/ به نقل ازمجمع البيان.

36 کافي/ج1/ص247/ح75.

37 تفسيرعلی بن ابراهيم قمي/ج2/ص59 و 60.

38 سوريملک / آيی 30.

39 لسان العرب/ج14/ص101.

40 همان مدرک.

41 کمال الدين/باب31/ح3.

42 نجم الثاقب/ص109.

43 نجم الثاقب/ص109.

44 بحارالانوار، ج51، ص152، ح2.

45. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج2، ص6.

فهرست مطالب

[فصل اول: امامِ نا شناخته 3](#_Toc500413049)

[معنای اول غريب 4](#_Toc500413050)

[ناشناخته بودن امام عصرعليه‌السلام 6](#_Toc500413051)

[ناشناخته بودن صفات امام عصر عليه‌السلام 9](#_Toc500413052)

[الف) امامت 10](#_Toc500413053)

[ب) ولايت 12](#_Toc500413054)

[ج) عصمت 14](#_Toc500413055)

[د) نصّ برامامت 18](#_Toc500413056)

[بی اعتقادی به امام عليه‌السلام و راه نجات از آن 20](#_Toc500413057)

[فصل دوم: امام از ياد رفته 29](#_Toc500413058)

[معنای دوّم غريب 30](#_Toc500413059)

[چگونگی يادکردن از امام عصر عليه‌السلام 33](#_Toc500413060)

[امام زمانِ عليه‌السلام از ياد رفته 35](#_Toc500413061)

[فصل سوم: امام فرونهاده 47](#_Toc500413062)

[معنای سوم غريب 48](#_Toc500413063)

[مهجور بودن امام عصر عليه‌السلام 50](#_Toc500413064)

[علم مصبوب 51](#_Toc500413065)

[کشتی نجات 52](#_Toc500413066)

[ريشه ی هر خير 53](#_Toc500413067)

[آب شيرين و گوارا 55](#_Toc500413068)

[شاهد بر امّت 56](#_Toc500413069)

[رفيق مونس 58](#_Toc500413070)

[پدر دلسوز 60](#_Toc500413071)

[مقايسه ی «بئرمعطّله» با «ماء معين» 62](#_Toc500413072)

[پی نوشت ها: 69](#_Toc500413073)